

به نام خدا

# امیر عدل و شکوه حقیقت

تاریخ و تحلیل زندگانی امام علی «ع»

نویسنده: محبوبه ساطع





---

سرشناسه	: ساطع، محبوبه، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: امیر عدل و شکوه حقیقت: تاریخ و تحلیل زندگی امام علی «ع» / نویسنده: محبوبه ساطع.
مشخصات نشر	: اصفهان : فرهنگ مردم، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۸۰ ص.: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۸-۳۳۵-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: فرهنگ مردم، ۱۳۸۱ (۶۴ص).
یادداشت	: چاپ دوم
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۷۷-۸۰.
عنوان دیگر	: تاریخ و تحلیل زندگانی امام علی(ع)
موضوع	: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
موضوع	: Ali ibn abi-talib, Imam I, 600-661:
رده بندی کنگره	: BP۳۷/۳۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۰۸۴۸۱

---



امیر عدل و شکوه حقیقت

انتشارات فرهنگ مردم

نویسنده: محبوبه ساطع

حروف نگار و صفحه آرا: فهیمه خوارزمی

مدیر تولید: مریم ایران پور مبارکه

چاپ دوم: ۱۳۹۸ / تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: آرمان / چاپ: شهاب / صحافی: دی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۸-۳۳۵-۷

اصفهان - هشت بهشت شرقی - خ لاهور - خ بلال شرقی

کوچه امینی - بن بست شفیعی - پلاک ۸۱

آدرس فروش اینترنتی: [www.dadabook.ir](http://www.dadabook.ir)

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۰۳۳۵۶-۳۲۳۰۱۳۱۱

همراه: ۰۹۱۳۳۱۵۴۱۸۵-۰۹۱۳۳۱۰۶۸۶۴

## فهرست مطالب

مقدمه ..... ۹

### قسمت اول: زندگانی امام علی «ع»

ولادت علی «ع»، ولایت محمد «ص» .....	۱۳
ازدواج .....	۱۸
کارزار و جنگ با مشرکین .....	۱۹
غدیرخم .....	۲۱
فراق .....	۲۱
سقیفه .....	۲۲
امیر عدل .....	۳۱
جنگ جمل .....	۳۶
جنگ صفین .....	۳۷
جنگ نهروان .....	۴۰
شهادت .....	۴۱

### قسمت دوم: اندیشه علی «ع»

چگونه زیستن .....	۴۵
موانع ایمان .....	۴۷
عدالت .....	۵۰

## قسمت سوم: داستان‌هایی از زندگانی علی «ع»

- ۱- ارزش حکومت..... ۵۵
- ۲- اخلاق جوانمردانه ..... ۵۵
- ۳- بخشش علی «ع» ..... ۵۶
- ۴- فقر علی «ع» ..... ۵۶
- ۵- کارگری و تأمین معاش ..... ۵۷
- ۶- علی «ع» امید نابینا ..... ۵۷
- ۷- سنگینی عدالت علی «ع»..... ۵۸
- ۸- احترام به فرمانروایان و آتش دوزخ ..... ۶۰
- ۹- دشمن زیاد ..... ۶۰
- ۱۰- قضا و قدر الهی ..... ۶۱
- ۱۱- حکومت و آزادی ..... ۶۱
- ۱۲- تساوی در بیت‌المال ..... ۶۲
- ۱۳- اخلاق حکومتداری ..... ۶۳
- ۱۴- چهار غم بزرگ ..... ۶۳
- ۱۵- رجال الحق، دروغین ..... ۶۴
- ۱۶- نحوهٔ مهمانداری ..... ۶۴
- ۱۷- غذای حاکم ممالک اسلامی! ..... ۶۵
- ۱۸- علی «ع» و ابن ملجم ..... ۶۵
- ۱۹- برابری در حقوق ..... ۶۶
- ۲۰- صاحب عدالت مطلق رفت ..... ۶۶
- ۲۱- دستور حکومتی به فرمانداران..... ۶۸

- ۲۲- رابطه قاضی با مردم ..... ۶۹
- ۲۳- تواضع حضرت علی «ع» ..... ۶۹
- ۲۴- دستورات حکومتی به فرماندار آذربایجان ..... ۷۰
- ۲۵- توجه به وضع اقتصادی مردم ..... ۷۰
- ۲۶- مراقب رفتار قاضی ..... ۷۱
- ۲۷- مظهر عدل الهی ..... ۷۱
- ۲۸- آزادی در حکومت علی «ع» ..... ۷۲

### قسمت چهارم: فرازهایی از وصیت نامه

- فرازهایی از وصیت نامه امام «ع» ..... ۷۳
- منابع ..... ۷۷





## مقدمه

آدم «ع» از بهشت هبوط کرد و نسل او در زمین مأوا گرفت. نسلی که رفته رفته فراوان شد و بر زمین پراکنده. و آدمی در زمین، با رنج و مرگ و غم هم‌پیمان گردید. ولادت، زیستن، فرسودن و زوال پذیرفتن، حقیقتی است که گریز از آن میسر نیست. پس آدمی مقهور قهر طبیعت و مقتون آرزوهای خویشتن، در مقابله با طبیعت، سپهر انداخته، پناهگاهی می‌جوید که تسلی بخش زخم نبردی سرسخت از روزگاران بر پیکر خویش باشد.

او آرمندهٔ سرای مردگان، آرزومند چیزی است که به دست نیاید و روندهٔ راهی است که به جهان نیستی درآید. و خدا در توصیف این زمین خوردهٔ شهوات، ذلیل روزگاران و خانه نشین مردگان «خُلِقَ انْسانٌ ضَعِیفٌ»<sup>\*</sup> می‌گوید که آدمی را ضعیف آفرید. و نیز «انَّ الانسانَ خُلِقَ هَلُوعاً»<sup>\*\*</sup> می‌گوید که کم تحمل و بی‌تاب است آدمی. بی‌تابی و جَزَع می‌کند در حوادث ناگوار و منع نعمت می‌کند از دیگران<sup>\*\*\*</sup>. و فرزندان آدم، دشمنان یکدیگر، بر لبهٔ پرتگاه آتش و همه در جهنم و عذاب، جهنم عداوت و کینه و نزاع!

---

\* - نساء ۲۸

\*\* - معارج ۱۹

\*\*\* - معارج ۲۰ و ۲۱

کویر خشک و جانفرسای زمین، روح عطش‌زده و حیران بشر را می‌سوزاند و در کشاکش و مقابله بی‌امان او با طبیعت، او را سرمست پیروزی‌ها و چیرگی‌های خویش می‌سازد، سپس نیستی و ناراستی را به چشمش پدیدار می‌کند.

آدمی در موج دریای سرگستگی، تاریکی‌ها از هر سو او را می‌پوشاند و شبهه‌ها، او را به هر سو می‌کشاند، در جاهلیت می‌افتد و دیده‌اش از دیدن حقیقت نابینا می‌گردد. در عزت و ناز دنیا بر دیگران پیشدستی می‌کند، به آرایش و آسایش دنیا شادمان می‌گردد. اما می‌بیند که عزت و ناز دنیا پایان یافتنی است. آرایش و آسایش دنیا سپری شدنی است و زیان و سختی آن تمام گشتنی. هر زنده جهان مردنی است. می‌بیند که گذشتگان باز نمی‌آیند و ماندگان پایدار نیستند. می‌بیند مردم دنیا، روز را به شب و شب را به روز می‌رسانند و هر یک حالتی دارند! مرده‌هایی که مردم برایشان گریه می‌کنند، زندگانی که به یکدیگر تسلیت می‌گویند. پس از دل فریاد می‌کند: هان! برهم زنده لذت‌ها، تیره کننده شهوت‌ها و برآورنده آرزوها! مرا دریاب.

بشر را در دل غوغایی است تمام نشدنی، می‌خواهد بماند، جاودانگی و پیوست به بی‌نهایت را آرزو دارد. در روزگاران سخت حیات خود، آرزوی آرام و تمنای وصال دارد. آیین دلش گاه صافی می‌شود، او را به سمت خدا می‌خواند و گاه در تیرگی جهل و نادرستی او، زنگار می‌گیرد، تار و تاریک می‌شود، او را غرقاب حسرت می‌سازد.

و در این حسرت‌کده پر حرارت دنیا، حادثه‌ای دل‌انگیز و باطراوت، رخ می‌دهد: فرو ریزش باران رحمت الهی با ارسال پیامبران، ترجمان گره خوردن خاک با افلاک.

پیامبرانی از جنس ما آدمیان، که آینه دلشان زنگار نگرفته است درهای رحمت خدا را می‌گشایند، این کویر سوخته از دوری او را به مرحمت و لطف خدا سرسبز می‌کنند، و سینه‌های فسرده از تباهی را به عشق او مشتعل می‌کنند. روح‌های خواب گرفته را بیدار می‌کنند، تیرگی‌ها را روشن می‌کنند و فساد و انحطاط را در هم می‌شکنند.

و خدای سبحان، پیامبران را برانگیخت و آنان را شرح صدر بخشید، راه را برآدمیان گشود و درآمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود. دین را امانی ساخت برای کسی که به آن چنگ بزند. پس هر چندگاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله پیامبران به بندگان هشدار داد تا حق میثاق آلت بگذارند، و نعمت فراموش کرده را به یاد آورند. با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفروزند تا به آیت‌های خدا چشم دوزند. پیامبران که تعداد اندکی بودند، و دشمنان بسیاری داشتند، در کار خویش درنماندند و دعوت حق را به مردم رساندند.

زمان این چنین گذری شد، و روزگار سپری. پدران رفتند و پسران جای آنان را گرفتند، تا آن که خداوند، محمد «ص» را به پیامبری برگزید تا دور رسالت را به پایان رساند و وعده حق را به وفا مقرون گرداند، طومار نبوت او به مهر پیامبران مهیور بود و نشانه‌های او در کتاب آنان آمده بود. مقدم او بر همه مبارک. حالی که مردم زمین هر دسته به کیشی درآمده بودند، و هر گروه پی خواهشی می‌رفتند، و در خدمت آیینی می‌ایستادند، یا خدا را همانند آفریدگان می‌دانستند، یا صفتی که سزای خدا نیست را به او نسبت می‌دادند، یا به بتی پیوسته بودند و از خدا گسسته بودند؛ پروردگار آنان را با پیام محمد «ص» از گمراهی به رستگاری کشاند و از تاریکی نادانی به نور معرفت رساند.

سپس دیدار خود را برای محمد «ص» گزید. و جوار خویش را برای او پسندید و از این جهان او را رها کنید. او را نزد خود برد تا در فردوس اعلی نشیند، و دیگر، سختی این جهان را نبیند.

محمد «ص» میراثی به جا نهاد، روشنگر راه که امتش در راه نماند، کتابی مبین و امامانی معین. و در پی محمد «ص» خورشید امامت برآمد. و ماه درخشنده ولایت پرتو افکند. و کوکب عدالت به درآمد و ناراست، راست گردید. و امامان از جانب خدا، تدبیر کننده کار مردمان و کارگزاران بندگانند. کسی به بهشت نرود جز آن که آنان را شناخته باشد، و آنان او را شناخته باشند؛ و به دوزخ نرود، مگر آن که منکر آنان باشد، و آنان وی را نپذیرفته باشند.

علی «ع» آیت بلند معنی قرآن، گنجینه خدای رحمان، دادرسی است که با نور رخشا و برهان هویدا و راه پیدا و کتاب راهنما، درهای بسته را گشود و بر ما عطا کرد خزانه رحمت رحمان را.

علی «ع» جلوه مهر یزدان است و کلام دل انگیزش، صدای محبت خداست. زندگانش ترجمان عشق است و روح امید در کالبد ستم کشیدگان. زندگانی محبوب محمد «ص» نوایی روح افزاست که روح را جان می دهد و قلب را آرام.

خواستیم با نگاهی به زندگانی علی «ع» که قلبها را تسخیر و شکوه حقیقت را تصویر کرد، به مشاهده عظمت مخلوق خدای سبحان نشینم، باشد که از این ره گذر، ره توشه ای بگیرم و دل را به سرود عشق و ترنم نسیم سپارم. شوق آن که نور طالع او، ظلمت شکن است، مرا بر آن داشت تا نوشته حاضر را فراهم آورم که نگاهی است بر زندگانی علی «ع» (قسمت اول)، اندیشه علی «ع» (قسمت دوم)، داستان هایی از زندگانی علی «ع» (قسمت سوم) و فرازهایی از وصیت نامه او (قسمت چهارم)

## قسمت اول

### زندگانی امام علی «ع»

#### ولادت علی «ع»، ولایت محمد «ص»

مولود کعبه، امیرمؤمنان علی «ع» در سال ۵۹۹ یا ۶۰۰ میلادی در خانه کعبه دیده به جهان گشود\*\* و در سراسر عمر خویش از شاهراهی که محمد «ص» گشود، راه پیمود. سرپرست او در دوران کودکی، محمد امین «ص» بود که با نگهداری علی «ع» در تنگدستی، خشکسالی و سختی روزگار بار مخارج ابوطالب را سبک کرد.

و علی «ع» ربیب\*\*\* محمد «ص» شد. محمد «ص» که در راستی،

---

\*- پدر: ابوطالب از خاندان هاشم

مادر: فاطمه بنت اسد

کنیه: ابوالحسن

القاب مشهور: اسدالله، حیدر

\*\* ولایت او را روز جمعه سیزدهم رجب، یا بیست و سوم آن ماه و بعضی نیمه شعبان نوشته‌اند. عالمان شیعه، عموماً و گروهی از دانشمندان سنت و جماعت نوشته‌اند: علی «ع» در خانه کعبه به دنیا آمد. اما بعضی از اهل تسنن یا این مکرمت را برای او ننوخته‌اند و یا آن را نپذیرفته‌اند. مسعودی می‌نویسد: در کعبه زاده شد<sup>۱</sup>.

مفید نوشته است: پیش از او و بعد از او کسی در خانه کعبه به دنیا نیامد<sup>۲</sup>.

\*\*\* کسی که عهد و پیمان داده شده باشد.

درستی، پاکی و امانت‌داری زبانزد مردم بود. او که هرگز بتی را نپرستید و از نادانی‌ها و خرافات قریش رویگردان بود. و علی «ع» نیز چونان محمد «ص» سر تعظیم بر بتان خم نکرد و پیرو راه محمد «ص» در دامان او پرورش یافت.

«آن گاه که کودک بودم، محمد مرا در کنار خویش پرورش داد. مرا به سینه‌اش می‌چسبانید و در بسترش مرا می‌خوابانید و در آغوش می‌گرفت و من بوی خوش تن او را استشمام می‌کردم... و من در پی او می‌رفتم، چون رفتن بچه شتری پی مادرش.<sup>۳</sup>»

و محمد «ص» هرگز به مجالس می‌گساری و لهو و لعب نزدیک نشد، در دل کوه به غاری می‌رفت، رو به کعبه، دور از نادانی‌ها و خرافات قریش، می‌نشست و با خدای خود خلوت می‌گزید و علی «ع» از راز این خلوت‌ها، متنعم بود که پیامبر «ص» می‌گفت:

«إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»<sup>۴</sup>

«علی «ع» از من است و من از علی «ع» هستم»

پس آن گاه که گستراننده زمین، آفریننده بندگان و روان کننده آب، محمد «ص» را برانگیخت تا مردم را به خدا خواند، علی «ع» دعوت او را پذیرفت\* و آهنگ دلنشین قرآن را با شوق و شغف به جان نشانید. علی «ع» می‌گوید: «او هر سال در حرا خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی او را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای، مسلمانی راه نیافته بود. من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم».<sup>۵</sup>

\*- «نخستین مردی که به رسول خدا گروید و او را بدانچه از جانب خدا آورده بود، گواهی داد، علی «ع» ابن ابی‌طالب بود، در آن هنگام ده سال از عمر او می‌گذشت و از جمله نعمت‌های خدا بر علی «ع» آن بود که پیش از اسلام در کنار رسول خدا به سر می‌برد».<sup>۶</sup>

روشنایی وحی، قلب علی «ع» و یاران دیگر محمد «ص» را منور ساخت و از جانب خدای محمد «ص» دستور آمد که خویشان نزدیک خود را انذار کن. پس محمد «ص» خویشان را دعوت کرد و علی «ع» مشغول پذیرایی شد.

و صدای محمد «ص» در جمعیت طنین افکند و روح تشنه علی «ع»، سیراب از چشمه سار سخنان محمد «ص» گشت.

کلماتی که بر زبان محمد «ص» جاری می گشت بر قلب علی «ع» ساری شد. و جذبه محمد بیش از پیش علی «ع» را شیفته راه محمد «ص» گردانید و پرده ضلالت، دیدگان مشرکین را پوشانید و در پاسخ محمد «ص» تکذیب، تحقیر و مسخره کردند.

و محمد «ص» پرسید: کدامیک از شما مرا یاری می کند تا آینده، برادر و جانشین من باشد؟

و علی «ع» همراه و همپای محمد «ص» است. و محمد «ص» آمده است تا جهالت را برگیرد، فساد و تباهی را تمامی بخشد و مردم را هدایت کند از حضيض جهالت به اوج فرزاندگی و علی «ع» شاگرد مکتب محمد «ص» است. از اوان زندگی تا واپسین ساعات حیات و تاریخ زندگانی پر علو علی «ع» شاهد این مدعاست.

و علی «ع» شاهد است سختی روزگار و خشم مشرکان چه مصائب و دردی را بر دوش پیروان محمد «ص» می نهند.

تازیانهای بی خردی بر سر و دوش هر آن که به محمد «ص» ایمان دارد، تاخته می شود. و ریگ های داغ صحرای سوزان عربستان بستر و آرامگاه یاران رسول خداست و اینان از مربی آدمیان، درس توحید و یقین، ایمان، تقوا، صبر و قرب و اتصال به خدا را نیک می آموزند.

و علی «ع» شاهد است رستن نهال عظیم دانش، خرد، راستی و حقیقت را. که قریش در برابر دعوت آسمانی محمد «ص» زره پوشیده و برای حفظ و بقای جاهلیت پای می‌کوبد و با سلاح مشّت و شمشیر به نبرد مردمی برخاسته است که خدا را به یگانگی می‌خوانند. بلال، عمار، یاسر، سمیه و... تازیانه‌های جانگداز جاهلی را متحمل شده، فقط اَحد... اَحد! می‌گویند.

در این روزگار سیاه، بت‌پرستی، باده نوشی، زن بارگی، قمار، جنگ و خونریزی، فال، طالع‌بینی و... منتهای اندیشهٔ مردمان است. و شمارش فرزندان، تفاخر بر ثروت، تکاثر، شمارش قبور و... همهٔ افتخار و جلال مشرکین.

نابخردان بر سر و دوش رسول خدا شکمبه می‌اندازند، توهین و تحقیر می‌کنند دشنام می‌دهند، هتک حرمت می‌کنند و...

ابی‌طالب، پدر علی «ع» حامی محمد «ص» است.

و دشمن سخت‌گیرانه، بدون لحظه‌ای درنگ تا می‌تواند آزار و فشار را افزون می‌کند و در انتظار است تا محمد «ص» از پای درآید، پس محمد «ص» را و هر آن که او را خواهان است از شهر بیرون می‌کنند. روزگار سخت بی‌خردی، تازیانهٔ خشم خود را با تمامی نفرت بر دوش محمد «ص» و هر آن کسی که او را می‌طلبید، می‌نوازد. و سینه و پشت محمد «ص»، یاور و خویش محمد «ص»، در فشار هولناک نابخردان فشرده می‌شوند.

درهٔ ابوطالب، تبعیدگاه کسانی می‌شود که از تیرگی جهالت، خود را وارهانیده به معلم گیتی، به محمد «ص» ایمان آورده‌اند و کسانی برای آموختن، دانستن و وارheidن از فساد و تباهی به دامن محمد «ص»، سخت آویخته‌اند.



دشمن دون در دره خشک و تفتیده ابوطالب نان، آب، رفت و آمد، ازدواج و معامله و ایمان به او را منع کرده است.

عرابه زمان می چرخد، و مرگ ابوطالب رقم می خورد. ابوطالب پدر علی «ع» حامی بزرگ محمد «ص»، تنها مانع کشتن محمد «ص» در مکه می میرد. و مکیان شعله های ایمان را می بینند که زبانه می کشد و هر خانه و هر قبیله ای را دامگیر شده است، پس حربه ای می اندیشند که محمد را با شراکت هم بکشند، دارالندوه محل اجلاس شورا است و حاصل شور آن است که از هر قبیله، جوانی با شمشیری آخته سر وقت محمد «ص» رود و همگام و همزمان، شمشیرها بر محمد «ص» فرود آید تا با پرداخت خونیه ها از محمد «ص» و دینش آسوده گردند.

سیزده سال از اولین روزهایی که محمد «ص» آنان را به دین خدا دعوت کرده، گذشته است و نیز سیزده سال از آن روزها که علی «ع»، دین محمد را پذیرا شد، می گذرد. سیزده سال سختی، سیزده سال استقامت!

مگر چشمانی که به حقیقت روشن شده است، مگر قلب هایی که به ندای عدالت محمد «ص» آری گفته است با فشار و ارباب بسته گشته، روی می گردانند؟

نه! وقتی محیط، سخت می گیرد و شرایط، ماندن را پذیرا نیست، هجرت معنا می یابد و راست قامتانی که ندای محمد «ص» را پذیرا شدند، از مکه هجرت می کنند.

و علی «ع» شب در بستر محمد «ص» است. تا سپاهی شب، سپاهکاران را فریفته، محمد «ص» در امان ماند. و علی «ع» با قلبی مملو از ایمان به خدا و با وفاداری تمام به محمد «ص»، فرستاده او، شب در بستر می خوابد تا هجرت محمد «ص» میسر گردد و تاریخ اوراقی انبوه

از جوانمردی و رشادت محمد «ص» و برادرش علی «ع» را ثبت کند. صدای شکستن بت‌ها می‌آید و درهم شکستن سنت‌ها نیز. محمد «ص» آرام آرام، سالیان رنج را پشت سر می‌نهد و پایه‌های فرهنگی را بنا می‌نهد که طریقت علوی بر آن استوار می‌گردد. و از این روست که پیوند برادری در میان هم کیشان را جایگزین هم‌خونی و اصالت حسب و نسب در نظر عرب می‌گرداند و خود برادر علی «ع» می‌شود. علی «ع» که در نوجوانی به محمد «ص» گروید و اعلام جانشینی او از جانب محمد «ص»، سخره و ریشخند مشرکین را در پی داشت. امروز جوانی برومند است و غیور. او برادر محمد «ص» است و پیوسته در کنار اوست و حامی دشمن سوز او.

### ازدواج

علی «ع» به خواستگاری فاطمه «س» دختر محمد «ص» می‌رود. و فاطمه «س» از میان خواستگاران متعددی که دارد، علی «ع» را برمی‌گزیند. چرا که در وی فضیلت و تقوا سراغ دارد و جز این نمی‌خواهد. بی‌تردید، فاطمه «س» می‌داند که علی «ع» تنگدست است و فقیر و نه دردستان روزگار حقیر، اسیر. فاطمه «س»، علی «ع» را از سال‌ها پیش می‌شناسد، کوه ایمان، زیبایی زهد و عظمت علی «ع» را از نزدیک دیده است و در تمامی سختی‌ها و طی سال‌های گذشته او را همدوش و همپای پدر دیده است. و هر دو شاگرد مکتب محمد «ص» بوده‌اند. هر دو خالصانه، مؤمن به طریقت محمد «ص» بوده‌اند و هر دو می‌خواهند در کنار هم باشند تا خدا را بپرستند و محمد «ص» را پیروی کنند. از آینده و آنچه پیش خواهد آمد، پروایی ندارند، که خشنودی خدا را خواهان و از آنچه غیر اوست رویگردان.

به تجهیز زندگانی پرمهر خود می‌اندیشند. این دو، آینده‌ای را در پیش رو دارند که سراسر سختی است. همه رنج است در راه خدا. و علی «ع» زره‌اش را می‌فروشد تا صداق فاطمه «س» باشد. و محمد «ص» اثاثیه‌ای فراهم می‌آورد که اسباب دست زندگی فقیرانه این دو بزرگ شود. محبوب پیامبر به خانه علی «ع»، برادر پیامبر می‌رود تا در کنار او سکینه و آرام یابد و چرخش چرخ هستی را نوایی نو بخشد. می‌رود تا نسل پیامبر را دوام بخشد و خیر کثیر او در رگه‌های تاریخ جریان یابد. کلبه محقر و گلین علی «ع» و فاطمه «س» زان سویها می‌درخشد و مرا و هرکس اوراق تاریخ را نظاره کند، مجذوب می‌سازد و متحیر نیز! و کلبه محقر این دو، زادگاه حسن «ع» است و حسین «ع» که نه تنها به آن دو همسر، ذریه صالح بخشید بلکه سراسر جهان را از بوی خوش و آهنگ دلنواز نبوت پر از نسیم عطرافشان و نغمه خوش‌الحن گرداند، و در شخصیت بارز این دو، برای همیشه تا پایان زمین و آسمان، ذریه رسول خدا را باقی گذارد.<sup>۸</sup>

### کارزار و جنگ با مشرکین

جنگ بدر، نخستین جنگ مسلمان‌ها با کافران است و علی «ع» پرچمدار این جنگ است. در این کارزار پیروزی از آن مسلمین شد و دشمن، سرافکنده و زیون، بار خفت شکست از سپاه اندک مسلمین را بر دوش نهاد و گریخت.

ابوجهل، امیه بن خلف و... در دامنه‌های بدر در خاک و خون پییدند و دنیایی را که مال و جاه آن، مغرورشان کرد و به تکبرشان واداشت، پشت سر نهادند. و علی «ع» رادمردی که حامی پیامبر خدا بود سرافراز و پیروز میدان گشت.

پس از بدر، جنگ احد، درمی‌گیرد و علی «ع» در این جنگ نیز با رشادت و رادمردانه شمشیر می‌زند.

آتش قهر و کین مشرکین جنگی پس از جنگ را برای مسلمین، تدارک می‌بیند و پس از احد، جنگ خندق و سپس جنگ خیبر رخ می‌دهد. گویا خالق هستی و جمال مطلق، دست به آفرینش صحنه‌هایی می‌زند که جمال انسانیت و شکوه پارسایی علی «ع» را به نمایش گذارد. و یگانه قهرمان اسلام در این صحنه‌ها نقش‌هایی می‌آفریند که تا تاریخ برجاست، نمود آفرینش و هنرنمایی آدمی است. این هنرنمایی و جنگ آوری، رشادت و انسانیت، از سویی علی «ع» را در دیده مؤمنان عزیز می‌دارد و در نزد خدا رفعت می‌بخشد و از سویی دیگر حسادت برانگیز است و دشمن سوز، پس کینه علی «ع» را تا بن استخوان دشمن می‌نشانند.

در سال هشتم از هجرت مکه گشوده شد. علی «ع» به‌ت‌هایی را که در خانه کعبه نهاده بودند، برانداخت و برای افکندن به‌ت‌ها بر دوش پیغمبر بالا رفت.<sup>۹</sup>

علی «ع» در توصیف این روزها می‌گوید:

«ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می‌کشتیم و در خون می‌آلودیم. این خویشاوندکشی ما را ناخوش نمی‌نمود. بلکه بر ایمانمان می‌افزود، که در راه راست پابرجا بودیم، و در سختی‌ها شکیبا، و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می‌جستند، و چون دو گاو نر، سر و تن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید، و از شربت مرگ سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود، چون خداوند ما را آزمود و

صدق ما را مشاهدت فرمود، دشمن ما را خوار ساخت، و رایت پیروزی ما را برافراشت. چندان که اسلام به هر شهر و دیار رسید، و حکومت آن در آفاق پایدار گردید.»<sup>۱۰</sup>

### غدير خم

پیامبر در راه برگشت از آخرین حج خود، مردم را گرد آورد تا فرمان خدا را اجابت کند و مردم را به راه راست هدایت کند. آیات قرآن را خواند و مردم را به پیروی جانشین خود فرا خواند.

«هان! ای مردم، هر کس را که من مولای اویم علی «ع» مولای اوست.»

تاریخ به شهادت گرفته شد. نغمه دلپذیر سخنان محمد «ص» اندیشه‌های ژرف‌نگر را به خود معطوف داشت، و در قرارگاه غدیر، آینده تقدیر گشت. که پسر ابوطالب راهی را می‌پوید که رسول خدا گشود و راه راست حق را گام به گام می‌پیماید و آن را از کوره راه باطل جدا می‌نماید.

چراغ دین با راهنمایی او افروخته است. و کسی که راه او را پیش گیرد، به منزل رسیده و غنیمت برد.

### فراق

وه! چه تیره بود آن روز که آفتاب، زمین را گرم کرد و محمد «ص» روی از دنیا برتافت و نور سیمایش غروب کرد!

چشم گیتی پر اشک، و سرشک اشک جاری گشت. حزن عظیم فراق پیامبر، دل‌ها را می‌لرزانید و آینده‌ای بس پیچیده به بالا و ابهام را در پیش رو می‌آورد.

رسول خدا «ص» از دنیا رفت و رفتن او اندوهی آفرید که جان

می‌سوخت. روزی که نمونه کامل حق و براندازنده جاهلیت، جان سپرد، روز تلخی بود که از کنار هجره‌اش رام هوس‌های خودگشته، به تباهی می‌گراییدند، زمزمه بازگشت به جاهلیت را سردادند.

### سقیفه

آن‌گاه، که علی «ع» و فاطمه «س» به تدفین پیامبر مشغولند، دیگران در سقیفه، نقشه حاکمیت و خلافت خود را نقش می‌بندند. و پس از آن به غصب ولایت بسنده نکرده برای بازگشت به جاهلیت، خاندان پیامبر را تحت فشار گذاشته و حتی اموال شخصی این خاندان را توقیف می‌کنند.

و با فشار و ارباب می‌خواهند از علی «ع» بیعت بگیرند که ولایت غاصب را صحنه گذارده، بیعت کند!

و بر علی «ع» چه گذشت؟ در پاسخ به معاویه می‌نویسد:

«گفتی مرا چون شتری بینی مهار کرده می‌رانند تا بیعت کنم، به خدا که خواستی نکوهش کنی ستودی، و رسوا سازی و خود را رسوا نمودی.

مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد، و در دین خود بی‌گمان یقینش استوار و از دودلی به کنار.»<sup>۱۱</sup>

... در سقیفه ابوبکر را به خلافت گزیدند و از همه بیعت گرفتند. حتی از علی «ع»!

«نگریستم و دیدم مرا یاری نیست و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم آنان که دست به یاریم گشایند، مبادا به کام مرگ درآیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.»<sup>۱۲</sup>

جمعی نمودارهای فتنه گشتند و نشانه‌های بدعت. امامت که ارکان اطاعت برآن پایدار و مسلمانی بدان استوار بود به کنار نهادند و روزگاری ساختند که اسلام را از حقیقت آن پرداختند چون ظرفی که واژگون گردد و از آنچه در درون آن است، تهی گردد.

ابوبکر شایسته‌ترین فرد قریش برای جانشینی پیامبر «ص» شناخته شد.

افزودگی سن و شیخوخت است که دست آویزی می‌شود برای غصب ولایت علی «ع» که علی «ع» جوان است!

ابوبکر در اجتماع سقیفه درصدد است تا فاتح قلوب مسلمین گردد و کلامی برگزیند که آن همه دلایل که در خاطر مردم است، رنگ بازد و حکومت در دست او آید. پس رو به مردم می‌گوید: «مردم! خداوند دسته نخستین مهاجر را که از خویشان رسول خدا بودند با تصدیق و ایمان به آن حضرت و صبر با او در برابر سختی‌ها و تکذیب‌های قومش مخصوص داشت. در آن روز، مردم همگی کینه آنان را در دل داشتند با آنان ستیزه می‌کردند و همین دسته اندک بودند که در برابر آن سختی‌ها، خود را نباختند و ترس به خود راه ندادند. اینان اولین مردمی بودند که در روی زمین خدای را پرستیدند و به پیمبرش ایمان آوردند. اینان اولیاء و خویشان اویند، و از هر کس به جانشینی او سزاوارترند...»<sup>۱۳</sup>

«یکی از انصار گفت: ماییم یاران خدا و صفوف رخنه‌ناپذیر اسلام، و شما ای گروه مهاجر...»

دلایل رنگ قبایل را پذیرا شد و سنت پوسیده جاهلی جان گرفت. که پیامبر از کدام قوم بود، من از کدام قوم و... گفتگوها بالا می‌گیرد و در این بین عمر می‌گوید: «کیست که

بتواند دربارهٔ جانشینی محمد «ص» و سروری او با ما بستیزد با آنکه ماییم اولیاء و خویشاوندان او. مگر آن کسی که راه باطل پوید، یا به گناه خود را بیالاید و از حق دوری جوید، یا به هلاکت روی آورد؟!»<sup>۴</sup>

پس در برابر وهم قدرت از مردانگی روی گردانند، خلافت و ولایت دینی را به آراء عمومی گذاشتند، جمعی فریب خوردند، گروهی طمع کردند و...

عصبیت، خلافت ابوبکر را صحنه گذاردند. دست ابوبکر را فشردند که بیعت کنند با او و هم بدعت کنند در دین.

و علی «ع» که سال‌ها پیش، محمد «ص» خلافت و ولایتش را اعلام داشت، امروز خانه نشین است و دنیا طلبان او را واگذارده از گردش پراکنده شده‌اند. خانهٔ علی «ع» و فاطمه «س» کعبهٔ آمال جمعی از اصحاب محمد «ص» است که تازیانه‌های جهالت را سال‌ها پیش متحمل گشتند، بر شن‌های داغ غلطانیده شدند، و قریش بس به آزار آنها پرداخت که خود طاقتش طاق شد و صبر از کف آنان ربوده نگشت...

این چهره‌های تابناک که سابقهٔ درخشانی در پیشبرد اسلام داشتند، نزد محمد «ص» عزیز بودند و به او نزدیک، امروز از دایرهٔ حکومت دور بودند. و از جلسهٔ بیعت در سقیفه در گریز. ابوذر، عمار، سلمان، مقداد و ... دیگر بزرگانی که آغازین روزهای دعوت محمد «ص»، اسلام آوردند، امروز به خانهٔ علی «ع» و فاطمه «س» روی آوردند، در مقابل کشمکش و جنگ قدرت، لب فرو بستند و رنج را در درون خود محبوس داشته، ساکت ماندند.

اما مردان سیاست و قدرت، آنها که جویای سلطنت بودند، خواستار بیعت یاران علی «ع» نیز بودند. پس ابوبکر و عمر به خانهٔ



علی «ع» و فاطمه «س» می آیند می خواهند حکومت خود را با امضای علی «ع» و فاطمه «س» تثبیت کنند و خاطر خویش را آرام.

فاطمه با گام های استوار و قلب مطمئن، ناله های جانسوزی سر می دهد که از یک سو دوست را می سوزاند که تاب ناله و فغان دختر محمد «ص» را ندارد و از سویی دشمن را می سوزاند چرا که شاگرد محمد «ص» آن می کند، که او.

فاطمه به سوی مسجد حرکت می کند و قلب شیفتگان محمد «ص» به سوی نور. پس بر سر جابران فریاد می کشد که: «هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه نبایست کردید. و آنچه از آنتان نبود، بردید. بدعتی بزرگ پدید آوردید...»

فاطمه «س» دوشادوش علی «ع» حافظ میراث پدر است و خواهان حق علی «ع» سخنانش به قدری نافذ است و تأثیر گذار که تا تاریخ برپاست، ترجمان آزادگی و دین مداری است. کلمات فاطمه «س» چنان سخت و سنگین است که حکومت وقت را تهدیدی است سهمگین.

دوران کوتاه زندگانی فاطمه «س» و بلندای نقش او در تاریخ، قصه اندوهبار حقیقتی است که با مظلومیت علی «ع» گره خورده است.

سال های زندگی فاطمه «س» آن قدر کوتاه بود که عمر شکوفه، و آن قدر حیاطش عطر آگین و مهرا فزا که شکوفه های بهار. قلبش آزاده و چشمانش به اشک آلوده، از علی «ع» می خواهد که شیخین بر جنازه اش نماز نگزارند و بالای قبر او نایستند....

علی «ع» با قلبی آکنده از مهر به فاطمه «س» آسمان پر ستاره را بالای سر دارد و کوره راه های تاریکی در زمین و مردمانی سخت آلوده، علی «ع» تنها شد!

اما لگام آرزو در دست او بود و رسالتی سنگین بر دوش او، ضربه‌ها و زخمه‌های مصائب بر قلبش پنجه افکند، اما او سترگ بود و استوار.<sup>۱۵</sup>

و خود در این باره می‌گوید: «دامن از خلاقیت در چیدم و پهلوی از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشیدم که چه باید کرد؟ و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بهره‌یزم؟ که جهانی تیره است و بلا بر همگان چیره. بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیرو دیندار تا دیدار پرودگار در چنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم.»<sup>۱۶</sup>

علی «ع» در جمعیتی که به پاس شجاعت و رادمردی او جمع گشته‌اند، در شهری که به شمشیر علی «ع» و برادرش محمد «ص» حفاظت شده و ... تنها می‌ماند.

علی «ع» که دیدگانش نمناک، تنه‌است و سر در چاه دارد و استخوان در گلو، راز دل به شب می‌گوید و ستارگان آسمان، همدم و همنوای اوست.

خلیفه محمد «ص» است و حامی حرمت دین اوست. رایت دین را افراشته می‌خواهد و وحدت مسلمین را.

«می‌دانید سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند به آنچه کردید گردن می‌نهم، چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر این گذشت و فضیلتش را چشم می‌دارم و به زر و زیوری که بدان چشم دوخته‌اید دیده نمی‌گارم.»<sup>۱۷</sup>

ابوبکر در بستر بیماری در حالی که درد و رنج بر او چیره گشته بود، رو به مردم گفت: «ای مردم... آیا هر کس را به خلافت گزینم

تن می‌دهید؟ به خدا سوگند تا توانستم در این کار بررسی کردم، هیچ قوم و خویشی را برای این کار نگزیدم. من عمر بن خطاب را خلیفه خود ساختم، به فرمانش گوش دهید و از او اطاعت کنید...»

### خلیفه دوم

و عمر به جانشینی ابوبکر، زمامدار مسلمین می‌شود.\* علی «ع» لب فرو می‌بندد و سکوت پیشه می‌کند.

در زمان حکومت عمر، هر جا که شکی پیش می‌آمد، علی «ع» به یاری خلیفه می‌شتافت تا پایه‌های حکومت اسلام سست نشود و دشمنان اسلام توانمند نگردند.

و عمر خود می‌گفت: «لولا علی «ع» لهلك عمر»

علی «ع» جوانمردی که عمر با قریش برای بردن حقش همدست شدند، او را در بسیاری از موارد لغزش، دستگیری کرد و در بسیاری از امور دنیا جای پایش را محکم ساخت. علی «ع» هادی و روشنگر مسائلی بود که عمر را دچار اشتباه می‌کرد و در گشودن گره‌هایی که عمر آنها را فشرده‌تر می‌کرد، دست علی «ع» گشایشگر بود.

«عمر در ذوالحجه سال بیست و سوم هجرت با خنجرى که به پهلوی او زدند، در بستر افتاد و پس از چند روز درگذشت. پیش از مرگ، شش تن از یاران پیغمبر، یعنی علی «ع»، عثمان، زبیر، سعد پسر ابوقحافه، عبدالرحمان پسر عوف و طلحه را که در آن روز در مدینه نبود نامزد کرد تا به مشورت پردازند و در مدت سه روز خلیفه مسلمانان را تعیین کنند.»<sup>۱۹</sup>

---

\* - خلافت ابوبکر به درازا نکشید. وی در جمادی الاخر سال ۱۳ هجری درگذشت. و چنانکه نوشته‌اند در آخرین روز زندگی، عمر را به جانشینی خود معین کرد. علی «ع» [در خطبه ۲ نهج البلاغه] در این باره می‌فرماید: «شگفتا کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید، کوشید تا آن را به عقد دیگری درآرد.»<sup>۱۸</sup>

### خلیفه سوم

خلافت عثمان\*، در آن شورا رقم می‌خورد و خلافت عثمان را در مسجد اعلام می‌دارند. عهد زمامداری عثمان با سخنان تند و تلخ اصحاب رسول خدا آغاز می‌گردد. در آغازین ساعت خلافت قدم‌هایش را بر می‌دارد و پله‌های منبر را بالا می‌رود و پا جای پای پیامبر می‌نهد و اصحاب محمد «ص» اعتراض می‌کنند و بدگویی...

عثمان مردی سست اراده و بی‌عزم بود که دست قبیله‌اش او را به هر سو می‌کشانید...

عثمان پس از قبضه قدرت، نه براساس کتاب خدا و سبک و سیره‌ی عادلانه پیامبر حکومت کرد و نه حتی براساس روش سیاسی عمر و ابوبکر، بلکه تباهی‌ها پدید آورد و خود را فراتر از قانون، و دوست و دار و دسته‌اش را برتر از پاسخ‌گویی به مردم اعلان کرد، زبان‌ها و دهان‌ها را بست، قلم‌ها را شکست، انتقادگران و خیرخواهان را مورد هجوم قرار داد، حقوق آنان را قطع کرد، آزادی و امنیت شایستگان و حق طلبان را پایمال ساخت و طبیعی‌ترین حقوق مردم را زیر پا نهاد و دست به کارهایی زشت و ظالمانه یازید که به پاره‌ای اشاره می‌شود.

#### ۱- پاداش حق‌گویی و آزادگی

عثمان در برابر حق‌گویی عمار آشفته و او را به باد کتک گرفت و با دو پای خود که چکمه پوشیده بود، آنچنان به شکم عمار زد، که بی‌هوش نقش بر زمین شد و این بی‌هوشی ساعت‌ها ادامه یافت به طوری که نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب را به جا آورد.

\*- عثمان فرزند عفان از بنی‌امیه بود که در مکه اسلام آورده بود. در آغاز سال ۲۴ هجری به خلافت رسید و تا پایان سال ۳۵ که به طرز فجیعی کشته شد، خلافت کرد.

## ۲- تبعید آزاده آواره

او ظالمانه و بی‌رحمانه فرمان داد تا ابوذر، آن آزاده آواره را به جرم حق‌گویی و عدالت‌خواهی و دفاع از حقوق بشر و ناسازگاری با ستم و اسراف‌کاری و چون و چرا با صاحبان ثروت‌ها و قدرت‌های باد آورده، به بیابانی بدآب و هوا و خشک و سوزان تبعید کردند و کار را به گونه‌ای بر او تنگ گرفتند که در آن شنزار، غریبانه و تنها، در حالی که تنها دخترک خردسالش بر بالین او بود، از گرسنگی و بیماری جان به جان آفرین تسلیم کرد.

## ۳- به آتش کشیدن قرآن‌ها

از کارهای ضد فرهنگی و ضد دینی او، یکی آن بود که با خیره‌سری بسیار دستور داد قرآن‌های قاریان و تلاوتگرانی را که به میل او سخن نمی‌گفتند و عمل نمی‌کردند، همه را به آتش بکشند و بسوزانند...

## ۴- قطع حقوق و...

از حق‌کشی‌های او یکی هم کتک زدن به ابن مسعود، از یاران گران‌قدر و درست‌اندیش پیامبر بود. افرزون بر آن، دستور داد تا حقوق ماهیانه او را نیز از بیت‌المال قطع کردند که این کار سال‌ها ادامه داشت.

## ۵- رواج باندبازی به جای قانون‌گرایی

از گام‌های ارتجاعی و انحصاری عثمان در مدیریت و سیاست یکی هم این بود که نزدیکان و بستگان نالایق و بیداد‌پیشه و تاریک‌اندیش خود را به جان و مال و هستی مردم مسلط ساخت و آنان نیز با انحصار قدرت و امکانات هر آنچه می‌خواستند انجام می‌دادند و با ابزار فریب و سیاست ضد مردمی ساختن دین، به توجیه خشونت و بیداد و غارت و تباهی می‌پرداختند!

کارشان به جایی رسید که در حال مستی امام جمعه و جماعت شدند و در محراب و مسجد بر اثر زیاده‌روی در می‌خوارگی و بدمستی بالا آوردند و خانه خدا را آلوده ساختند.

#### ۶- غارت خزانه ملی

از تباهی‌های حکومت استبدادی عثمان یکی هم غارت خزانه ملی و به ملک خصوصی تبدیل کردن اموال عمومی و حیف و میل بی‌حساب و کتاب و نجومی بیت‌المال و نپذیرفتن نظارت مردم و عدم پاسخ‌گویی به برگزیدگان جامعه بود.

او در بیت‌المال و بودجه عمومی براساس قانون رفتار نمی‌کرد و حاضر به محاسبه و چون و چرا نبود و هیچ انتقاد و خیرخواهی را نمی‌پذیرفت، بلکه با حاکم ساختن اختناق و سانسور و سکوت مرگبار بر جامعه، هستی مردم را در اختیار ایل و تبار خویش و چاکران و سرسپردگان، و علم و دین فروشان و تملق بافان و ستایشگران قرار داده بود...<sup>۲۰</sup>

موج مخالفت با عثمان، لرزه بر دل خلیفه انداخت. خلیفه سوم با نكوهش مخالفان و سرکوب منتقدان، تبعید ایشان، درصدد بود که بر مشکلات غلبه یابد، و این راه‌حل نتوانست او را به مقصود برساند.

در چنین شرایطی پیچیده علی «ع» سیاست خویش را در دفاع از حیات عثمان قرار داد و کوشید تا با راهنمایی خلیفه، به رعایت جانب مردم و اجرای خواسته‌های ایشان، بحران موجود را از میان بردارد و فتنه‌ای را که هر زمان شراره‌های آن سرکشی بیشتری می‌یافت، مهار کند.

بارها علی «ع» میان شورشیان و عثمان میانجی بود و رفت و آمد داشت و خلیفه، وعده می‌داد و از عمل به وعده‌ها سرباز می‌زد.

خشم و کین به نهایت رسید و طومار زندگی عثمان درهم پیچیده شد...

و علی «ع» با همه تلاشی که برای ممانعت از قتل عثمان داشت، به قتل خلیفه متهم شد.

### امیر عدل

اصحاب وفادار محمد «ص» که امیال و مطامع، فاسدشان نکرده است، امروز در میان مردم فریاد بر می آورند و با فریاد خود از تمام کسانی که به اجرای حق و برافراشتن پایه های مستحکم آن پافشاری می کنند، اجرای عدالت را خواستار می شوند. پس به سوی خانه علی «ع» روانه می شوند و جمعیت مردم که در فراز و نشیب های سال های گذشته، علی «ع» را دیده اند که مشتاقانه بر استمرار روش محمد «ص» اصرار می ورزد به دنبال اصحاب محمد «ص» به راه می افتند. جمعیت بر گرد خانه علی «ع» موج می زند. با اصرار و هیجان خواستار بیعت با علی «ع» هستند. پس خطاب به علی «ع» می گویند: «ابالحسن، این شخص کشته شده است، مردم ناگزیر از داشتن یک پیشوا هستند و ما امروز کسی را به این امر از تو مستحق تر، با سابقه تر و به رسول خدا نزدیکتر نمی یابیم.»

علی «ع» گفت: «نه شما چنین کاری کنید و نه من می کنم، زیرا من وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم.»

گفتند: «تو موردپسند همه ما هستی.»

علی «ع» سر تکان داده گفت: «مردم! مرا به امر شما نیازی نیست، من با شما هستم. هر کس را انتخاب کردید من به وی رضایت می دهم.»

کسی فریاد زد: «به خدا قسم باید دست را دراز کنی تا با تو بیعت کنیم، یا باید برای بار سوم چشمت بر آن اشک بیارد!»

علی «ع» آرام گفت: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و گونه‌گون رنگ‌هاست. دل‌ها برابر آن برجا نمی‌ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده، و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم، و به گفته گوینده، و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم...»<sup>۲۱</sup>

و مردم اصرار کردند و پای فشردند که علی «ع» ما تو را می‌خواهیم.

علی «ع» گفت: «اگر ناگزیر باید چنین شود، پس در مسجد بیعت می‌کنم. زیرا بیعت من مخفیانه نیست و جز با رضایت مسلمانان، آن هم در ملاء عام و جماعت مردم، نخواهد بود.»

و فردا، علی «ع» بر منبر بالا رفت، مهر سکوت بر لب‌ها زده شد و علی «ع» گفت: «... من آماده پذیرفتن خلافت هستم و اگر نخواهید، هیچ‌گونه کینه و حسدی نسبت به دیگری که خلافت را بپذیرد، به دل نخواهم گرفت.»

مردم فریاد زدند: «آری! ما تو را می‌خواهیم...»

علی «ع» گفت: «آگاه باشید که من نسبت به کار خلافت اکراه دارم، ولی شما خواستید که من امیرتان باشم. اکنون راضی هستید؟» و علی «ع» خدا را بر رضای مردم گواه گرفت. پس با علی «ع» دست بیعت فشردند و خلافت علی «ع» را منعقد ساختند.

علی «ع» از شدت حق خواهی و مقید بودن به حق است که مجبور به قبول ولایت می‌گردد.



عثمان میراثی از خار به جا گذاشته است! ولی علی «ع» از شدايد و مشکلات نمی‌هراسد و مصائب و مشکلات حکومت از پیش بر او رخ نموده بود که فتنه‌ها درهم آمیخته و حقیقت از میان رخته بر بسته بود، هواها و امیال با جان‌های بزرگان بازی می‌کرد، آشوب دل‌های عامه را می‌خورد، که مساوات در حقوق، زائل بود. علی «ع» به وضوح می‌دانست که عصر پیکار برای بازگردانیدن دین به سرچشمهٔ اولین آن است.

و علی «ع» پرچم عدالت را در آغازین روز حکومت برافراشت و رو به مردم گفت: «ای مردم! آگاه باشید که هر مرتع و زمینی را که عثمان تیول اشخاص قرار داده و هر مالی را که از مال خدا به کسی بخشیده، همه به بیت‌المال باز خواهد گشت، زیرا حق سابق و قدیم را چیزی باطل نخواهد کرد (و خلاف کاری‌های عثمان نمی‌تواند قانون ثابت بر حق اسلام را از بین ببرد) و حتی اگر بینم با آن اموال زنان را به همسری و ازدواج درآورده‌اند و در شهرها پراکنده گردیده، همه را به حال خود باز می‌گردانم که در عدالت فراخی است، و کسی که حق بر او تنگ آید، ظلم و جور، بیشتر او را در تنگنا قرار خواهد داد.»<sup>۲۲</sup>

علی «ع» خطوط کلی سیاست خود را که براساس عدالت همه جانبه و دربرگیرندهٔ همه افراد بود ترسیم کرد. «مردم! آیا افرادی از شما که دنیا آنان را در خود غرق کرده است و زمین و املاکی تصاحب کرده‌اند، نه‌رهای شکافته‌اند، چارپایانی در زیر و کنیزکانی نازک بدن در بر دارند- اگر این چیزهایی را که در آنها غوطه‌ورند از آنان گرفتیم و به حقوق حق خودشان بازگردانیم، فردا نمی‌گویند: پسر ابی‌طالب ما را از حقوق خود محروم کرد؟ آگاه باشید هر کس از مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا که به خاطر همنشینی با پیغمبر خود را برتر از

دیگران می‌داند، برتری را فردا در پیشگاه خدا مطرح کند، اجر و ثوابش به عهدهٔ خداست. بدانید هر کس که دعوت خدا و رسولش را اجابت کند و در نتیجه، کیش ما را تصدیق کند و در دین ما داخل شود و رو به سوی قبلهٔ ما آورد، مستوجب برخوردای از حقوق و حدود اسلام است. شما همگی بندهٔ خدا هستید. ما ل هم مال خداست. لذا داراییها به تساوی در میان شما تقسیم می‌شود، هیچ کس در مورد مال بر دیگری برتری ندارد، متقیان را هم بهترین پاداش در پیشگاه خداست. چون فردا شود ان شاء... پیش ما بیایید، و هیچ کس از شما، هیچ عرب و عجمی که از مستحقان عطا است نباید عقب بماند...

شگفت‌آور نیست که تاب عدالت علی «ع» از طاقت مردمی بیرون است که به بخشش‌ها و عطایای خلفای پیش از علی «ع» متعم بودند. و نیز اعجاب آور به نظر نمی‌آید که دلبستگی به سنت‌های جاهلیت مانع آن گردد که سنت‌های اسلامی به فراموشی سپرده شود. اگر در دیدهٔ محمد «ص» شرافت، به ایمان است و اسلام، و در برابر قانون اسلام، رنگ و زبان، رنگ می‌بازد، در دیدهٔ آنان که حریص بودند و شیفتهٔ دنیا، امتیازاتی، جلوه‌نمایی می‌کرد که در منطق جاهلیت مقبول بود.

علی «ع» به خلافت می‌رسد در حالی که تودهٔ مشکلات عدیده درهم تنیده دیوار بلندی کشیده است که شکستن آن تنها راهی است که علی «ع» را به اهداف حکومتی خود می‌رساند.

دیواری بلند که از انحراف و بدعت‌ها، فساد اجتماعی و رفاه‌گرایی، تضعیف ارزش‌های دینی، نبود عدالت اقتصادی و اجتماعی، بنا گردیده است و علی «ع» سرسختانه به تخریب آن می‌پردازد.

علی «ع» از سویی در اقامهٔ قسط و زدودن جهل تلاش می‌کند و از

سویی شمشیر در دست و در مقابل پیمان شکنان (ناکثین جمل) ظالمین (قاسطین شام) و از دین خارج شدگان (خوارج نهروان) می‌ستیزد.

طلحه و زبیر که از یاوران پیامبر بودند، نزد علی «ع» رفتند و سخنانی در اعتراض به علی «ع» گفتند و او را نصیحت کردند و از مقابله با کسانی که مزایای اشرافیتشان در خطر است، علی «ع» را برحذر داشتند.

علی «ع» گفت: «به من دستور می‌دهید که با ستم روا داشتن بر کسانی که بر آنان حکومت می‌کنم، پیروزی را بجویم؟ به خدا قسم تا روزگار می‌گردد و تا ستاره‌ای در آسمان ستاره دیگر را قصد می‌کند، چنین نخواهم کرد؟ اگر دارایی مال من بود هم در میان آنان به تساوی تقسیم می‌کردم چه رسد به اینکه مال، مال خداست...»<sup>۲۳</sup>

علی «ع» عدالت را در گفتار خود محبوس نمی‌دارد و به تیغ مصلحت، حقیقت را ذبح نمی‌کند، که برپایی عدالت را هدف مقدس حکومت خود می‌داند، بهای آن را به تمامه پذیراست. حتی اگر هیچ‌یک از بیعت کنندگان بر بیعت خود باقی نماند، علی «ع» اجرای عدالت را به تعویق نیز نمی‌اندازد و به طلحه و زبیر می‌گوید:

«اما در مورد تساوی و برابر تقسیم کردن بیت‌المال که یادآوری کردید، برادران! این اقدامی بود که از روی میل شخصی انجام ندادم و از راه هوای نفس حکم نکردم، بلکه من و شما دونفر، آن را مطابق قانونی که رسول خدا آورده است یافتیم. برای انجام آنچه مطابق با سنت رسول خدا و حکم او عمل کرده‌ام، نیازی به شما دو نفر نداشته‌ام، به خدا قسم نه شما در این مورد می‌توانید مرا سرزنش کنید و نه دیگری جز شما.»<sup>۲۴</sup>

طلحه و زبیر با ناراحتی از علی «ع» جدا شدند و اظهار داشتند که بیعتی از علی «ع» بر گردن ما نیست.

تشنگان قدرت و خلافت، و طبقه اشراف، از علی «ع» رویگردان شدند و امتیازاتی که خلفای پیشین بدانها عطا می کردند، را از دست دادند.

### جنگ جمل

معاویه، با آن پیراهن که نیزه‌ها پاره کرده بودند، و با استخوان‌های خشک شده انگشت، و با موهای خون‌آلوده‌اش که به منبر دمشق چسبانیده بود، توانست اثری در دل رعایایش بگذارد که با بلیغ‌ترین سخنان تحریک‌آمیز و پرحرارت هم نمی‌توانست.<sup>۲۵</sup>

طلحه و زبیر، صاحب مطامع دنیوی و طرفداران جدی تبعیض نژادی در اولین اقدام‌های عملی، وقتی که علی «ع» حاضر به سازش و انعطاف نشد، نقض عهد کردند. ناکثین به بهانه عمره، رهسپار مکه شدند تا با پیوستن به عایشه چاره‌ای بیندیشند.

در چنین موقعیتی که بیشتر سران درخطرند و پی بهانه می‌گردند، طبیعی است که عجیب‌ترین حوادث تاریخ اتفاق افتد. و آنها که آشکارا به کشتن عثمان فتوا داده، مردم را علیه او برانگیخته بودند و او را یهودی و کافر خواندندش، حتی از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری کردند، پرچم خونخواهی برافراز کردند. در مکه افراد سرشناس، سرمایه‌داران، سیاسیون برکنار شده، ریاست طلب‌های نالایق، مجرمان و ناراضیان از عدالت، گرد آمدند و به تجهیز سپاه علیه امام علی «ع» پرداختند.<sup>۲۶</sup>

دعوت به خونخواهی عثمان، موجی از فتنه را در برابر حکومت نوری عدل علی «ع» برپا کرد. و دعوت عایشه بر خونخواهی عثمان، فریاد بلندی بود که هواهای خفته جان‌ها را بیدار کرد. و این نقشه

عظیم سیاسی درصدد کاستن قدر و منزلت علی «ع» در دیده مردم و نیز تضعیف حکومت او طرح ریزی شد. کسانی که آرزوی قدرت خود را بر باد می دیدند، آنها که با علی «ع» دشمنی و کینه شخصی داشتند، ساده لوحانی که به هر نسیمی می لرزید و ... در گرداب دعوت عایشه، در غلطیدند و در مقابل علی «ع» صف کشیدند.

تلاش علی «ع» در پیشگیری و خواباندن آتش جنگ و زبانه های خشم و کین کارگر نیفتاد و سپاه جمل به بصره آمد. عایشه سوار بر شتر، اصحاب خود را به خونخواهی عثمان و مقابله با علی «ع» تهییج می کرد و ... و علی «ع» که دید تا آن شتر زنده است، کشت و کشتار تمام نمی شود، پس دستور داد تا شتر را بکشند، پس کشتند و شتر بر زمین نقش بست و هودج سقوط کرد. و سپاه عایشه درهم شکسته شد و آتش جنگ خاموش گشت.

علی «ع» عایشه را از بصره روانه مدینه کرد و آنچه لازم سفر بود بدو داد و چهل زن از زنان بصره را که شخصیتی والا داشتند، همراه او کرد.\* و جنگ بصره به سود مرکز خلافت به پایان رسید.

### جنگ صفین

علی «ع» پس از پیروزی بر سپاه جمل، رجب سال ۳۶ هجری، وارد کوفه می شود. به منبر می رود و مردم را موعظه می کند که پرده ظلمت را بدرود و به شیوه ای که محمد «ص» دولت اسلامی را در مدینه بنا نهاد، بنا نهادن بنای حکومت عادلانه خود را در کوفه آغاز می کند. علی «ع» در ابتدای خلافت خود به معاویه نامه نوشت و از او بیعت خواست، اما معاویه بهانه آورد که اول باید قاتلان عثمان قصاص شوند.

---

\* - عایشه روز شنبه اول رجب سال ۳۶ از بصره بیرون شد.

علی «ع» جریر را به شام فرستاد تا از معاویه بیعت بگیرد. و چون ماندن جریر در شام به درازا کشید امام به او نوشت: «چون نامه من به تو رسد معاویه را وادار تا کار را یکسره کند. او را میان این دو مخیر کن: یا جنگ یا آشتی. اگر جنگ را پذیرفت بیا و ماندن نزد او را مپذیر و اگر آشتی را قبول کرد از او بیعت بگیر.»

آتش نبرد افروخته شد و علی «ع» در این جنگ با منافقین داخلی یا جبهه قاسطین مواجه بود. ظالمانی که به نام اسلام در شام حکومت می کردند. شام، که روزی مأمّن حکومت عثمان بود و کسانی چون ابوذر که صلاح نبود در مدینه و عراق باشند، به شام تبعید می شدند. معاویه با تبلیغات وسیعی که به راه انداخت با معرفی کردن عثمان به عنوان «خلیفه مظلوم خود را صاحب خون» معرفی کرد. معاویه ۱۵ سال بود که بر شام حکومت می کرد. هماهنگی مردم شام با معاویه به حدی بود که نامه رسان معاویه به علی «ع» گفت که معاویه به طوری مردم را تحریک کرده که ۵۰ هزار پیرمرد در زیر پیراهن خونین عثمان گریه می کنند.<sup>۲۸</sup>

اگرچه سخن او خالی از اغراق و یا انگیزه ایجاد وحشت نبود در عین حال تا حدی گویای واقعیت بود. جالب اینجاست که تبلیغات معاویه به حدی بود که جوانی شامی در صفین ابراز کرده که شنیده ام علی «ع» نماز نمی خواند.<sup>۲۹</sup>

در اواخر سال ۳۷ هجری در ماه ذی حجه، سپاه امام وارد صفین شد. سپاه معاویه زودتر وارد صفین شده و معابر ورود به آب را بر روی سپاه امام بسته بود، سپاه امام با حمله ای آب را از آنها گرفته اما مانع از بردن آب توسط آنها نشد.<sup>۳۰</sup>

درگیری در اول صفر سال ۳۸ شروع شد و شجاعت علی «ع» و یارانش باعث شد که معاویه و سپاهش در تنگنا قرار بگیرند. سپاه دشمن آخرین نفس‌هایش را می‌کشید.

در آخرین حمله‌ای که اگر ادامه می‌یافت، پیروزی سپاه علی «ع» مسلم می‌شد. معاویه با رایزنی عمر و ابن‌عاص حيله‌ای به کار برد و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و سپاه علی «ع» را به حکم قرآن خوانند.

پس گروهی از سپاه علی «ع» که از قاریان قرآن بودند نزد او رفتند و گفتند ما را نمی‌رسد با این مردم بجنگیم، باید آنچه را می‌گویند بپذیریم. هرچند علی «ع» گفت این مکرری است که می‌خواهند با بکار بردن آن، از جنگ برهند، سود نداد.<sup>۳۱</sup>

جنگ متوقف شد، که حکم قرآن را دریابند! و علی «ع» ناچار حکمیت را پذیرفت. و پس از پذیرش حکمیت، نوبت به تعیین نماینده رسید. اما شورشیان گفتند کسی جز ابوموسی اشعری را نمی‌پذیریم، از طرف معاویه هم عمروبن‌عاص انتخاب شد.

ابوموسی فریب خورد و پیشنهاد عمروبن‌عاص را پذیرفت که طرفین، علی «ع» و معاویه را عزل کنند و کار انتخاب را به عهده مردم بگذارند.

ابوموسی، علی «ع» را معزول کرد و پایین آمد، عمروبن‌عاص نیز گفت: «همان گونه که ابوموسی، علی «ع» را عزل کرد من معاویه را به عنوان خلیفه ثابت می‌کنم و پیش آمد آنچه علی «ع» از پیش به کوفیان، هشدار می‌داد.»

امام، یارانش را جمع کرد تا نتیجه حکمیت را بررسی کنند، به این نتیجه رسیدند که تنها راه چاره، ادامه جنگ است با کسانی که به قرآن خیانت کردند.

عده زیادی از یاران امام که از سپاه جدا شده بودند، به چندین گروه تقسیم شدند و بنای مخالفت با علی «ع» را گذاشتند! این گروه‌ها که به خوارج معروف شدند، بدین علت که علی «ع» به حکمیت رضا داده بود، به دشمنی‌اش برخاستند و شعار لاحکم الا لله را سر دادند. پس خوارج از طریقه علی «ع» خارج شده و موضعی مستقل در مخالفت با علی «ع» و معاویه گرفتند.

امام بسیار کوشید که خوارج را به فرمانبرداری وادارد و آنها را به راه راست برگرداند، اما آنها نپذیرفتند و تنها پاسخشان لاحکم الا لله بود. به جنگ با امام برخاستند و امام مجبور شده به جای شام، به سوی آنها حرکت کند.

### جنگ نهروان

در سال ۳۹ هجری، سپاه علی «ع» در مقابل خوارج قرار گرفت. و علی «ع» خطاب بدانان گفت: «ای گروهی که خودنمایی و لجابت در دشمنی، شما را به قیام برانگیخته است، به شما اخطار می‌کنم که مبادا از افراد پست این امت باشید و فردا میان این نهر، کشته‌هاتان افتاده باشد!»

آتش جنگ برپا شد و سپاه باطل، چون برگریزان پاییزی فرو ریختند و نهر از کشته‌هاشان انباشته شد.

عزم امام آن بود که پس از پایان جنگ نهروان، با همان سپاهی که در آغاز به قصد عزیمت به سوی دمشق فراهم شده بود، روانه شام شود، اما جمعی از کوفیان و بصریان، بهانه آوردند که لازم است تا چند روزی به شهرهای خویش بازگردند و پس از استراحتی کوتاه، با امام همراه گردند. امام، جز تن دادن به خواسته آنان چاره‌ای



نداشت. در روزهای بعد، امام مردم را بر حرکت به سوی شام فراخواند، اما کوفیان بهانه‌ها ساز کردند...

در آخرین ماه‌های حکومت علی «ع» کوفه یک پارچه در زیر خاکستر مرگ و سکوت فرو رفته بود. حتی نزدیک شدن معاویه به مرزهای عراق و غارت عراقیان نیز حمیت آنان را به تحرک وا نمی‌داشت.<sup>۳۲</sup>

### شهادت

در میدانی، نزدیک به خانه خدا در مسافتی نزدیک به دروازه بزرگ شهر، در هنگام نیمروز، گام‌های سه مرد به حرکت درمی‌آید، مردانی قربانی چهل و بازیچه جور.

در محلی خلوت، گفتگو می‌کنند در حالی که به آتش چهل می‌سوزند و کینه، مشتعلشان می‌سازد. در آن انجمن سرخ، لبریز خشم، نقشه مرگ مسیبان فلاکت امت از دید این سه تن، طرح‌ریزی می‌شود. ابن ملجم، ترسان و نگران وارد شهر می‌شود. برای گرفتن سهم خود به خدمت علی «ع» می‌رسد و علی «ع» قاتل را می‌شناسد، علی «ع» دست دراز کرده سهم وی را می‌پردازد!

گروهی از حاضران به امام گفتند: «چرا به قتلش نمی‌رسانی؟»

و امام گفت: «او که هنوز مرا نکشته است، چگونه کسی را بکشم که نکشته است!»

و همان شقی، عبدالرحمان بن ملجم حمیری، نیت پلیدی را در سر می‌پروراند و برای وفا به عهد خود آمده است که امام را به قتل برساند. او می‌خواهد با خنجر زهرآگین خود، زندگانی علی «ع» را پایان بخشد. پس در کمین نشست که صدای پایي که تمام سپیده دم‌ها این راه را طی می‌کرد، نزدیک گردد.

جمعیت در مسجد گردآمد و اذان، رسیدن سپیده‌دم را اعلام کرد، همهٔ مردم خود را آمادهٔ نماز می‌کردند و صدای اذان علی «ع» از گلدستهٔ مسجد، فضای مسجد را گلباران ساخت. کوفه، سراسر به شنیدن صدای علی «ع»، مشغول گشت. علی «ع» وارد مسجد شد، به سوی محراب رفت و به نماز ایستاد، و مردم به او اقتدا کردند. و ابن ملجم در کمینگاه برخود می‌لرزید، تا آن که ابوتراب، علی «ع» سر بر خاک نهاد و به سجده مشغول، و دیگر سرها همه بر خاک و به سجده مشغول گشتند. ابن ملجم سر از خاک برداشت و شمشیر زهرآگین خود را بر فرق علی «ع» فرود آورد.

و خون از فرق علی «ع» جاری شد، و ندای (فزت و ربَّ الکعبه) علی «ع»، در همهٔ رگ‌های حیات جاری شد.

صداها درهم پیچید، صدای ناله و فریاد درهم آمیخت، دل‌ها لرزید و صدای نعره‌ها، گوش‌ها را خراشید.

و فریاد انتقام جوی پرکین ابن ملجم به گوش رسید که: «الحکم لله یا علی «ع» لا لک، که علی «ع»! حکمیت از آن خداست نه از آن تو!»

و صدای حجربن عدی فضا را آکنده کرد، صدایی که ازسینهٔ پر درد او برون آمد که: «او را کشتی؟!» امیرالمؤمنین «ع» کشته شد!

اما هنوز در جسد علی «ع»، تپش زندگی بود. صلابت علی «ع» درد و محنت را به سخره گرفت. اما خون جاری بر اندامش گواه بود که ضربهٔ شمشیر بر فرق او آمده بود.

و سرانجام مأموریت علی «ع»، در این جهان به اتمام می‌رسد. اندوهی سنگین بر جان یاران او سایه افکنده است. و دیری نخواهد

پایید که این جهان را ترک گوید و به محمد «ص» پیوسته، رنج این جهان را به اهلش واگذارد.

شگفتا! که حالات عدالت علی «ع» در جان تاریخ می‌دود و روح‌های تشنه و کویریمان، بی‌تاب قطره‌ای از چشمه‌سار مکرمت اوست. او که گویای حقیقتی بود با حق توأم و مبشّر اسلامی بود با عدالت مقرون و مروج آیینی بود که عبادت خدا در آن همراه بود با اندیشه نان! او که زندگانی و مرامش، کاخ‌های سبز را می‌لرزانید و عابدان بی‌درد را نیز.

او که عطر وحی، طعم حقیقت و گرمای توصیف‌ناپذیر ایمان را به رگه‌های تاریخ تزریق کرد. و حال که توفان حماقت و جهالت ساخته دست اشراف و جاه‌طلبان فرقه‌ش را شکافته است، زیبایی رفتار سرشار از لطف و مهربانیش، آدمی را مجذوب می‌کند و او را به خلوت اندیشه‌ای ژرف می‌کشاند.

سخت پر شکوه است و بی‌کران پر لطافت، واپسین ساعات زندگانی امیر عدل که عدالت در زندگانش موج می‌زند.

اکنون، مردی که زیبایی و بلندی روح او و عظمت حکومت عدلش، در اوراق تاریخ می‌درخشد، در آستان مرگ است. او که تاریخ در برابر زندگانی پر حادثه و خلاقه‌اش، خیره مانده است، در هنگامه مرگ نیز دست به آفرینش یازیده و عدالت را به روشنایی خورشید و به زلالی آب می‌نماید.

آن همه شور و شوق، حماسه، استحکام و دلاوری در کنار دنیایی از عاطفه و ظرافت و صبر! علی «ع» را به خانه بردند و برایش شیر آوردند، گفت: اول به این ملجم بدهید!

سکوت حزن‌انگیزی بر خانه سایه افکنده است و طنین دعا و مناجات مردمی که علی «ع» را می‌شناسند، از اطراف خانه به گوش می‌رسد، مردم، گرد خانه‌اش گرد آمدند و دعاگوین، شفای او را می‌طلبیدند. لحظه‌هایی بس بزرگ می‌گذرد که علی «ع» باورهای گران‌زدگانی خود را بر فرزندش می‌خواند و او را به آنچه شایسته می‌شناسد، وصیت می‌کند.

زمان، دامن سکوت و تحمل را درهم شکست و عقده‌ای گلوی حقیقت را فشرده و بوی مرگ برخاست و قطرات اشک بر چهره‌ها غلطید. اندوه و حسرت بر تاریخ خیمه زد و سکوت مرگباری، بر جهان چیره گشت. علی «ع» که گاه به شمشیر، گاه به سکوت و زمانی به حکومت، دیانت را به جهان آزمود، در خون خود غنود و حلاوت وصال، او را از ما در ربود.

غم و اندوه قلب شیعیان علی «ع» را پر کرد و علی «ع» گفت: «نَفْس در برابر نَفْس. اگر مُردم، او را به همان گونه که مرا کشته است بکشید و اگر سلامت رستم، خود دانم چه کنم!»

و سرانجام روز بیست و یکم، ماه رمضان سال چهل‌م هجری، روح پرفتورش به سوی خدا پرواز می‌کند.

## قسمت دوم

### اندیشه علی «ع»

#### چگونه زیستن

زندگانی انسان در دنیا حلقه‌ای است متصل به مبدأ از سویی و متصل به مقصد (معاد) از سوی دیگر و این اتصال است که در نظر امام علی «ع» معنای زندگانی و چگونه زیستن را ترجمان است. زمان اقامت در این دنیا بسیار اندک است و امام هشدار می‌دهد که ره‌توشه بگیرید که اقامتگاه ابدی در پیش است.

بدانید که دنیا سپری گشته و بدروغویان است... از آن جز اندکی نمانده، چون اندک آبی که در آوند ماند، یا جرعه‌ای که تشنه آن را به گلو رسانده و تشنگی او را نشانند، پس بندگان خدا، از خانه‌ای که سرنوشت مردم آن نیستی است، قصد رفتن کنید. مبادا مغلوب آرزو شوید و آهنگ مانند کنید...

به خدا اگر دل‌های شما یکسره بگدازد، و دیده‌هاتان از شوق پروردگار یا از بیم کردگار قهار، سیل خون روان سازد و چند که دنیا

پایدار است در آن بمانید و کوشش کنید تا توانید، این همه کرده‌های شما پاداش نعمت‌های بزرگ او نخواهد بود و با نعمت ایمان که شما را بدان راه نمایانده کی برابر می‌تواند بود.<sup>۱</sup>

در نگاه حضرت علی «ع» مرگ هراسناک نیست چراکه تلاش امام علی «ع» در حصول توشه برای حیات و سرای جاوید است.

آن گاه که پای سود و زیان در پیش است و گمان خطر می‌رود، و آنجا که باید دست به انتخاب زد، معیار و ملاک انتخاب در نظر امام علی «ع» کدام است؟ امام علی «ع» نظامی اخلاقی را مدنظر دارد که شاکلهٔ اصیل و بنای استوار آن مبتنی بر انتخاب، براساس فرمان خداست که اتصال به مبدأ را گواه است. و نیز مبتنی بر این واقعیت است که دنیا اقامتگاه موقتی است و سرای جاوید پیش رو است، این نیز اتصال به حلقهٔ معاد را ترجمان است.

«گاه بود که مرد آزموده ودانا از چارهٔ کار، آگاه است. اما فرمان خدا وی را مانع راه است. پس دانسته و توانا بر کار، چاره را واگذارد تا آن که پروای دین ندارد، فرصت شمارد و سود آن بردارد.»<sup>۲</sup>

در نگاه امام علی «ع» دنیا با آن که کوتاه است و فرصت اندک، زاد و توشهٔ آخرت از این مجرا تأمین می‌گردد. و چگونه مردن در گرو چگونه زیستن معنی می‌یابد. خسران و زیان یا سود و رنج در حیات جاوید در گرو آن است که گذران ما در اردوگاه موقتی جهان چگونه است. «بدانید که شما در روزهایی به سر می‌برید که فرصت ساختن برگ است، و از پس این روزها مرگ است. آن که اجل نارسیده، ساز خویش برگیرد، سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد، و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند، حاصل کارش، خسران و مرگ او موجب زیان است.»<sup>۳</sup>

امام بیان می‌دارد که نتیجه آنچه در این جهان انجام می‌دهیم در روز واپسین گریبان گیر ما خواهد بود.

«وای بر غفلت‌زده‌ای که عمرش بر ضد او گواهی دهد، و روزگار او را به شقاوت و پستی کشاند. از خدا می‌خواهیم که ما و شما را برابر نعمت‌ها مغرور نسازد. و چیزی ما را از اطاعت پروردگار باز ندارد، و پس از فرا رسیدن مرگ دچار پشیمانی و اندوه نگرداند.»<sup>۴</sup>

اتصال به حلقه آغازین مورد تأکید امام قرار می‌گیرد: «... از خدا در آن چه اعلام خطر کرده است، برحذر باشید! از خدا آن گونه بترسید که نیازی به عذرخواهی نداشته باشید. عمل نیک انجام دهید بدون آن که به ریا و خودنمایی مبتلا شوید. زیرا هر کس کاری برای غیر خدا انجام دهد، خدا او را به همان نیز واگذارد...»<sup>۵</sup>

امام علی «ع»، دنیا را وسیله‌ای برای آزمایش انسان معرفی می‌کند.

«آگاه باشید، دنیا خانه‌ای است که کسی در آن ایمنی ندارد جز آنکه به جمع‌آوری توشه آخرین پردازد و از کارهای دنیایی کسی نجات نمی‌یابد.»

مردم به وسیله دنیا آزمایش می‌شوند، پس هر چیزی از دنیا را برای دنیا به دست آورند، از کفشان بیرون رود، و بر آن محاسبه خواهند شد، و آنچه را در دنیا برای آخرت تهیه کردند به آن خواهند رسید و با آن خواهند ماند. دنیا در نظر خردمندان چونان سایه‌ای است که هنوز گسترش نیافته، کوتاه می‌گردد. و هنوز فزونی نیافته، کاهش می‌یابد. دنیای مذموم در نظر اما علی «ع» آن است که انسان را از خداوند دور سازد.

### موانع ایمان

کشش و دانشی که خدا در سرشت ما نهاده است ما را به سمت ارزش‌های برین اخلاقی می‌خواند، اما آدمی در کشاکشی سخت

درگیر است. از سویی کشش و دانش الهی او را فرا می‌خواند؛ و از سویی اموری دیگر او را به خود می‌خواند و گاه با کشش و جاذبه بی‌وصف خود، آدمی را مقهور ساخته، از ایمان به خدا و وفاداری به اخلاق باز می‌دارد.

در شناسایی این امور سه عامل اساسی قابل توجه است:

۱- هوای نفس

۲- دنیا

۳- شیطان

حضرت امیر «ع» بسیار تحذیر کرده و دور باش می‌دهد که با آرزوهای دراز و پیروی از هوای نفس، هدف نهایی خود را در این دنیا تصویر کنیم، از آخرت غفلت ورزیده و فریب شیطان را بخوریم. از کلام علی «ع» در نهج‌البلاغه این معنی را درمی‌یابیم که شیطان با آراستن کارهای زشت در منظر آدمی و با دادن وعده‌های دروغین و نیز ترسانیدن انسان از آینده خویش، او را اسیر هوای نفس می‌سازد و نفس اماره انسان، او را به فجور و بدی می‌کشاند و از سعادت دور می‌کند. دنیای مزین به دست شیطان، هدف نهایی گشته، همه چیز با آن تفسیر و تعبیر می‌گردد و آدمی در محاسبات خویش نمی‌گزیند مگر آن که شیطان او را مفتون گردانیده و سرانجام آدمی مغبون و پر زیان از میدان مسابقه به سمت دوزخ راهی می‌گردد. مگر آن که با ایمان و تقوا، گوی را از دست خصم بریاید در سختی و رنج، بلا و حرمان شادی و فرح، آن را که دستور خداست، برگزیند.

از نظر امام علی «ع» مفتون و مغبون کسی است که زندگانی و اعمال او حول محور دنیا، با قطع نظر از حلقات پیشین و آتی باشد.



خسران و زیان بدون جبران برای کسی است که آرزوهای دراز دارد و این دنیا را کعبه آمال می‌پندارد. در این مقال بر تحذیر و دورباش امام امیرالمؤمنین علی «ع» از اسباب سقوط آدمی اشاراتی داریم.

«من شما را از دنیا می‌ترسانم که در کام، شیرین است و در دیده، سبز و رنگین. پوشیده در خواهش‌های نفسانی، و با مردم دوستی ورزد و با نعمت‌های زودگذر این جهانی متاع اندک را زیبا نماید، و در لباس آرزوها درآید. و خود را با زیور غرور بیاراید. شادی آن نباید و از اندوهش ایمن بودن نشاید. فرینده‌ای است بسیار آزار، رنگ پذیری است ناپایدار، فنا شونده‌ای است مرگبار و کشنده‌ای است تبه‌کار، چون با آرزوی خواهندگان دمساز شده و با رضای آنان هم آواز، بینند سرابی بوده است...»<sup>۶</sup>

«ای مردم! همانا بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم: از خواهش نفس پیروی کردن و آرزوی دراز در سر پروردن؛ که پیروی خواهش نفس، آدمی را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد...»<sup>۷</sup>

فریب شیطان و هواپرستی را امام «ع» عامل دور شدن از مسیر حق شناخته می‌فرماید:

«همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، هواپرستی، و بدعت گذاری در احکام آسمانی است... آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.»<sup>۸</sup>

«ای بندگان خدا!!... پس شیطان بزرگترین مانع برای دینداری، و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست. شیطان از

کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستن‌شان کمر بسته‌اید، خطرناکتر است. مردم! آتش خشم خود را برضد شیطان به کار گیرید، و ارتباط خود را با او قطع کنید...»<sup>۹</sup>

امیرالمؤمنین امام علی «ع» آنجا که آدمی را از شیطان برحذر می‌دارد، نقش هواهای نفسانی در فریب خوردن انسان را منظور می‌دارد و آنجا که هواهای نفسانی را عامل دوری از خدا می‌داند، نقش شیطان در فریفتن و اغوای آدمی را متذکر می‌گردد.

### عدالت

اهتمام امام «ع» به امر حکومت به منظور برپایی حق و عدالت است که می‌فرماید: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید. اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آن گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.»<sup>۱۰</sup>

امام علی «ع» خط مشی حکومت عدل را در کلام خود به تصویر می‌کشد و ویژگی‌های پیشوای عادل را بر می‌شمارد:

«... پس بدان! برترین بندگان نزد خدا، پیشوای عادل و رستگاری است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، سنت شناخته شده را برپا دارد، و بدعت ناشناخته را بمیراند، سنت‌ها روشن و نشانه‌های آشکار است. بدعت‌ها آشکار و نشانه‌های آن برپاست. و بدترین مردم نزد خدا، رهبر ستمگری است که خود گمراه

است و مایه گمراهی دیگران که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت ترک شده را زنده گرداند.»

حاکم بصره که کارگزار امام علی «ع» بود از بیت المال برداشت کرده و به مکه رفت، امام از او بسیار رنجید و با شدت او را مذمت می کند، هشدار می دهد: «از خدا بترس و اموال آنان (مردم) را بازگردان، و اگر چنین نکنی، و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم. به پروردگار جهانیان سوگند، اگر آنچه تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم...»<sup>۱۱</sup>

امام علی «ع» در اجرای عدالت و برقراری آن، شدت عمل به خرج می داد و اعمال و رفتار کارگزاران خود را به طور دقیق زیر نظر می گرفت، حتی بخشش های نابجا و بنای خانه مجلل و جمع آوری اموال شخصی بنا حق را از جانب آنان، نادیده نمی گرفت. برای نمونه وقتی به اطلاع امام رسید که شریح بن حارث، که از جانب امام «ع» به امر قضاوت مشغول بود، خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده و برای آن قباله ای به امضای شهود رسانیده، امام «ع»، شریح را احضار کرده و مورد بازخواست قرار داد.

«ای شریح! به زودی کسی به سراغت می آید که به نوشته ها نگاه نمی کند و از گواهانت نمی پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد. ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با

پول حرام نخریده باشی، که آن گاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اگر هنگام خرید خانه نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی.»<sup>۱۲</sup>

و امام «ع» حتی درباره قاتل خویش، ابن ملجم نیز به بازماندگان، وصیت لازم را می‌نماید که با او به عدالت رفتار شود و مرگ خلیفه موجب بی‌عدالتی و تمرد از قانون در جامعه نشود.

عهدنامه امام «ع» به مالک اشتر، بیانگر منشور عدالت اوست. مضامین این عهدنامه، نشان دهنده اهتمام ایشان به امور مردم و برپا داشتن حق و عدالت در جامعه است. غلبه بر خواهش‌های نفسانی، مهرورزی با مردم، حفظ جان و اموال مردم، کردار نیک، رعایت انصاف و عدل در حقوق انسان‌ها، عدم تکبر و خوی ستمگرانه، گسترش عدالت، میانه‌روی در امور، جلب رضایت مردم، انتخاب وزیران و مشاوران نیکوکار و صالح و خوش سابقه، جلوگیری از تحمیلات ناروا بر مردم، بررسی احوال نیازمندان و دادخواهان، گفتگوی حضوری و دوستانه با آنان و از روی فروتنی و ... از مواردی است که شیوه حکومت براساس دین اسلام را بیان می‌دارد.

«... مبدا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان بازدارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسئولیت‌های کوچکتر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش و از آنان روی برمگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.»<sup>۱۳</sup>

امام علی «ع» در تعبیر زیبایی عدالت را توصیف کرده و می‌گوید

عدالت دلپذیر و عامل الفت است. و هیچ چیز چون ستمگری، نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمکاران.

امام علی «ع» حکومت دینی را در گرو رعایت انصاف و عدل می‌داند. پس مردم را در مقابل قانون برابر دانسته و تبعیض بین مردم در برابر قانون را خلاف عدالت می‌داند.

«به خدا اگر شب را روی اشترخار بیدار مانم، و از این سو بدان سویم کشند در طوقهای آهنین گرفتار، خوشتر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول «ص» درآیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار. و چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان.

به خدا عقیل را دیدم پریش و سخت درویش. از من خواست تا مَنی از گندم شما را به او بدهم، و کودکانش را دیدم از درویشی موی ژولیده، رنگشان تیره گردیده، گویی بر چهره‌هاشان نیل کشیده، و پی در پی مرا دیدار کرد و گفته خود را تکرار. گوش به گفته‌اش نهادم. پنداشت دین خود را بدو دادم، و در پی او افتادم، و راه خود را به یک سو نهادم. پس آهنی برای او گداختم، و به تنش نزدیک ساختم، چنان فریاد برآورد، که بیمار از درد. نزدیک بود از داغ آن بگذارد - و قالب تهی سازد - او را گفتم نوحه گران بر تو بگیرند، گریستن مادر به داغ فرزند، از آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتشی می‌کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته؟ تو بنالی از آزار و من ننالم از سوزش - خشم کردگار - و شگفت‌تر از آن اینکه شب

هنگام کسی ما را دیدار کرد، و ظرفی سرپوشیده آورد- درونش حلوایی- سرشته، با روغن و قند آغشته. چنانش ناخوش داشتیم که گویی آب دهان مار بدان آمیخته یا زهرمار بر آن ریخته. گفتم: صله است یا زکات، یا برای رضای خداست که گرفتن صدقه بر ما نارواست؟ گفت: نه این است و نه آن است بلکه ارمغان است. گفتم: مادر بر تو بگرید! آمده‌ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا خرد آشفته‌ای یا دیو گرفته، یا به بیهوده سخن می‌رانی؟ به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌هاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا برابیم، چنین نخواهم کرد. و دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه خود می‌نماید. علی «ع» را چه کار با نعمتی که نباید و لذتی که به سر آید؟ پناه می‌بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها و از او یاری می‌خواهیم.»<sup>۱۴</sup>

## قسمت سوم

### داستان‌هایی از زندگانی علی «ع»

#### ۱- ارزش حکومت

روزی علی «ع» کفش خود را وصله می‌کرد، به ابن عباس فرمود:  
«ارزش این کفش چقدر است؟» ابن عباس گفت: «قیمتی ندارد.»  
علی «ع» فرمود: «سوگند به خدا همین کفش بی‌ارزش برای  
من دوست داشتنی‌تر از حکومت است، مگر اینکه بتوانم در پرتو  
حکومت حقی را زنده کنم و باطلی را نابود کنم.»<sup>۱</sup>

#### ۲- اخلاق جوانمردانه

هنگامی که رود فرات در اختیار سپاه حضرت علی «ع» قرار  
گرفت، اصحاب علی «ع» به آن حضرت عرض کردند: «آب را بر سپاه  
شام، ممنوع کن. همان‌گونه که آنها ممنوع کردند.»  
امام فرمود: «نه هرگز، من کار جاهلان را انجام نمی‌دهم، آنها  
را به هدایت قرآن فرا می‌خوانم، اگر پاسخ مثبت دادند که چه بهتر و  
گرنه، برندگی شمشیر به خواست خدا ما را کفایت می‌کند.»<sup>۲</sup>

### ۳- بخشش علی «ع»

امام علی «ع» ابن ابی طالب «ع» مدتی بود که میل به غذایی از جگر کباب شده با نان نرم داشت. مدت یک سال گذشت تا روزی به حضرت مجتبی «ع» دستور دادند تا آن غذا را تهیه کند. در حالی که حضرت «ع» صائم و روزه دار بودند. حضرت مجتبی «ع» آن غذا را برای هنگام افطار آماده ساخت. هنوز حضرت علی «ع» دست به سوی غذا دراز نکرده بودند که سائلی بر در خانه آمد و اظهار تنگدستی کرد. امیرالمؤمنین «ع» فرمود: غذا را بردارید و برای او ببرید تا فردای قیامت در نامه ما خوانده نشود:

لذاذ خود را در حیات دنیایتان بردید و از آنها بهره‌مند شدید و با خوشگذرانی روزگار گذرانید.

حضرت مجتبی «ع» غذا را از سر سفره برداشت و به سائل داد.<sup>۳</sup>

### ۴- فقر علی «ع»

به امام علی «ع» خبر رسید که طلحه و زبیر میان مردم می‌گویند: علی «ع» فقیر است و چیزی ندارد.

امام علی «ع» به کارگران خود فرمود: میوه‌ها و درآمد امسال از غلات را جمع‌آوری کنید و بفروشید و پول آن را در جای مخصوص بگذارید، آن گاه مرا خبر کنید.

آنها دستور امام را اجرا کردند و ۱۰۰ هزار درهم از درآمد آن سال جمع شد و در کیسه‌های مخصوص قرار گرفت.

امام علی «ع» بر روی آن نشستند و فرمودند تا طلحه و زبیر را بیاورند. وقتی آنها آمدند، حضرت فرمود: این طلا و نقره‌ها سرمایه‌ای است که با دست رنج خود جمع کرده‌ام و کسی را در این مال حقی نیست.



چون طلحه و زبیر با ذلت از خلفا پول می‌گرفتند و دوست داشتند با تن‌پروری، روزگار بگذارند، امام به آنها فهمانید که می‌شود از راه کار و کوشش و تولید، سرمایه زیادی به دست آورد و دست نیازمندان را هم گرفت.<sup>۴</sup>

## ۵- کارگری و تأمین معاش

روزی شرایط زندگی بر امیرمؤمنان «ع» بسیار سخت شده بود، به همین خاطر از خانه بیرون آمد و در جستجوی آن بود تا کاری پیدا شود و کارگری کند و با مزد آن غذایی تهیه کند. در مدینه کار پیدا نکرد و تصمیم گرفت به اطراف مدینه برود تا شاید آنجا کاری پیدا شود.

همین که حضرت به آنجا رسید، زنی را دید که خاک الک می‌کند، با خود گفت: لابد این زن منتظر کارگری است تا آب بیاورد، خاک را برای ساختمان گل کند. نزد او رفت و معلوم شد که منتظر کارگری است. پس از صحبت با او، قرار بر این شد که علی «ع» آب را از چاه بکشد و در مقابل هر سطل یک خرما بگیرد. آن حضرت ۱۶ سطل از چاه آب کشید و در مقابل ۱۶ خرما گرفت.

امام به مدینه بازگشت و جریان را به رسول خدا «ص» باز گفت و سپس با هم نشستند و خرماها را خوردند و به این ترتیب رفع گرسنگی کردند.<sup>۵</sup>

## ۶- علی «ع» امید نابینا

امام حسن و حسین «ع» و گروهی دیگر شبانه پیکر پاک و مقدس علی «ع» را طبق وصیت آن حضرت دفن کردند.

هنگام بازگشت، نرسیده به شهر کوفه، صدای ناله‌ای جاسوز

شنیدند، پس از جستجو معلوم شد که صاحب ناله، پیرمردی نابینا است که بر اثر بیماری، زمین گیر شده و تاب و توان خود را از دست داده است. امام حسن «ع» جلو رفت و پرسید: ای پیرمرد! چرا این قدر بی تابی می کنی؟ پیرمرد گفت: می بینی من پیرمردی نابینا و سالخورده ام و دسترسی به کسی ندارم و راه به جایی نمی برم.

حضرت فرمود: تاکنون چه می کردی و چگونه امور زندگی را می گذراندی؟ گفت: مرد بزرگواری در این شهر بود که پیوسته به من سر می زد و آب و غذا برایم می آورد. ولی اکنون سه روز است که نیامده و من از او خبر ندارم.

امام حسن «ع» پرسید: آیا نام او را می دانی؟

پیرمرد گفت: بارها نامش را پرسیدم ولی او هربار در جوابم گفت: من بنده ای از بندگان خدا هستم. وقتی وارد این محل می شد، نوری از او احساس می کردم و بوی خوشی از او استشمام می کردم. همین که سخنان او به اینجا رسید، امام حسن و حسین «ع» و همراهان بی اختیار شروع به گریه کردند و گفتند: ای پیرمرد! می دانی او چه کسی بود؟ گفت: نه! فرمود: او پدر بزرگوار ما بود.

گفت: مگر شما کیستید؟

فرمود: ما حسن و حسین، نوادگان پیامبر خداییم و آن مرد بزرگ نیز پدر ما، علی «ع» بن ابی طالب بود.<sup>۶</sup>

## ۷- سنگینی عدالت علی «ع»

روزی مالک اشتر، که از یاران فداکار امام علی «ع» بود، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! با اهل کوفه،

جنگ جمل را به پایان رساندیم و با مردم بصره و کوفه بر اهل شام در جنگ صفین پیروز شدیم. آن زمان رأی ما یکی بود، اینک به واسطهٔ اینکه شما در تقسیم بیت‌المال با عدالت با آنها برخورد می‌کنی، و با همه یکسان رفتار می‌نمایی، مردم تاب ندارند و نیت‌هایشان ضعیف گردیده، و برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود، شما را ترک و به سوی معاویه می‌روند.

اهل دین و حقیقت‌کمند و بیشتر این مردم خواستار دنیابند، دین را نیز به دنیا می‌فروشدند. آیا ممکن است شما به آنها بخشش کنی تا به سوی شما میل پیدا کنند و علاقه‌مند به شما گردند، خداوند نیز شما را یاری و دشمنان را سرکوب می‌کند.

امام علی «ع» فرمود:

مالک، آنچه در مورد روش و عدالت ما گفتی، باید بدانی، با آن که راه و روشم این‌گونه نیست و مردم را با پول به سوی خود جذب نمی‌کنم، باز می‌ترسم کوچکترین کوتاهی یا ذره‌ای انحراف از من سر زده باشد، اما پراکنده شدن مردم به خاطر تاب نداشتن بر دشواری‌ها و سنگینی عدالت، خدا می‌داند که فرار آنان از من نه برای این است که ستمی از طرف من دیده‌اند یا شخصی عادل پیدا کرده و به سوی او می‌روند، نه اینها فقط به خاطر رسیدن به دنیای فانی، از حقیقت برگشته و روی به باطل می‌نهند.

در روز قیامت مورد سؤال قرار خواهند گرفت که آیا شما برای دین، عمل می‌کردید یا دنیا؟

این که گفتی به سوی آنها بخشش کن، من هرگز حق کسی را به دیگری نخواهم داد و به وسیلهٔ مال، یاری نمی‌جویم.<sup>۷</sup>

## ۸- احترام به فرمانروایان و آتش دوزخ

حضرت علی «ع» با نیروی نظامی به سوی شام می‌رفت که در بین راه دهقانان شهر انبار بر ساحل فرات، بنا بر آیین ایران قدیم، جهت استقبال از امیرالمؤمنین «ع» صف بسته بودند و وقتی حضرت رسید، هلهله کنان شروع به دویدن در جلو مرکب حضرت علی «ع» کردند؛ از این رو حضرت علی «ع» آنها را خواست و با بیانی پر از لطف از ایشان پرسید: «این چه کاری است که می‌کنید؟»

پاسخ داد: «این نوعی احترام ما به فرمانروای خودمان است.»

حضرت علی «ع» فرمود:

«با این حرکت، نفعی به حاکم و فرمانروایتان نرسیده و به یقین باعث زحمت و مشقت شما در دنیا و موجب بدبختی در آخرت است. چه زیانبار است رنجی که دنبالش عقاب الهی بوده و چه سودمند است راحتی و آسایشی که به دنبالش امان از آتش دوزخ باشد.»<sup>۸</sup>

## ۹- دشمن زیاد

وقتی حضرت علی «ع» با یارانش به منطقه نهر روان رسید، جویای جمیل بن بصیهری، منشی انوشیروان شد، از این رو او را که در سنین کهولت به سر می‌برد، نزد حضرت آوردند و علی «ع» پرسید: «جمیل! شایستگی انسان در زندگی‌اش به چیست؟»

پاسخ داد: «انسان باید سعی کند که دارای دوست کم و دشمن

بسیار باشد.»

حضرت علی «ع» فرمود: «سخن غیرمتعارف گفتی، همه مردم بر

این هستند که دوست زیاد داشته باشند.»

جمیل گفت: «انسان در برآورده کردن نیاز و رفع مشکلات دوستان زیاد نمی‌تواند موفق باشد، از این رو موجبات رنج و زحمت فراهم می‌شود، و در مثل گفته‌اند که چندین ناخدا برای کشتی موجب غرق شدن کشتی است.

حضرت علی «ع» فرمود: چه نفعی در کثرت دشمن است؟

او پاسخ داد: «با دشمن زیاد، انسان همیشه مراقب خود است تا کار نسنجیده نکرده و سخنی ناپخته نگوید، از این رو از لغزش و خطا در امان می‌ماند.»

در این راستا حضرت امیرالمؤمنین علی «ع» او را تحسین کرد.<sup>۹</sup>

### ۱۰- قضا و قدر الهی

اصبغ بن نباته گفت: علی «ع» از پای دیوار کجی حرکت کرد و پای دیوار دیگری نشست. همین که مورد اعتراض قرار گرفت که یا علی «ع» می‌خواهی از قضا و قدر الهی فرار کنی، حضرت پاسخ داد از قضا و قدری به قضا و قدر دیگر فرار می‌کنم.<sup>۱۰</sup>

### ۱۱- حکومت و آزادی

روزی علی «ع» در کوفه سخنرانی می‌کرد و ضمن سخنرانی فرمود قبل از اینکه مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید که من از مادون عرش، از هر آنچه سؤال شود پاسخ خواهم داد و چنین ادعایی را پس از من جز دروغگویان نخواهند کرد. مردی از یهودیان عرب از گوشهٔ مجلس با صدایی بلند و با لحنی زننده، فریاد زد که: من چیزهایی سؤال خواهم کرد که در آن درخواستی ماند. اصحاب و دوستان علی «ع» از برخورد بی‌ادبانهٔ او در خشم شدند و به وی هجوم آوردند. علی «ع» آنان را منع کرد و فرمود: رهایش کنید و او را به شتاب مکشانید. حجج الهی

با شتابزدگی و کم خردی استوار نمی‌گردد و با فرصت گرفتن از سائل، براهین الهی، نمود پیدا نمی‌کنند.<sup>۱۱</sup>

## ۱۲- تساوی در بیت‌المال

علی «ع» ابن رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت‌المال حضرت علی «ع» و نویسنده او بودم. در بیت‌المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره به دست آمده بود. روزی دختر آن حضرت، کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده‌ام گردنبند مرواریدی نزد توست. آن را به صورت امانت در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم. من پیغام دادم که اگر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می‌کنی، تا در صورتی که خسارتی به آن وارد شود، تاوان آن را بدهی، می‌توانی از آن بهره‌گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرستادم. اتفاقاً امیرالمؤمنین «ع» آن گردنبند را نزد دخترشان دیدند و آن را شناختند و از او پرسیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان رفتم، فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمان‌ها در بیت‌المال آنها خیانت می‌کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشم، فرمودند: پس چگونه گردنبند را به دخترم داده‌ای؟ عرض کردم: به صورت عاریه مضمونه داده‌ام. فرمودند: همین امروز آن را باز پس بگیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر از این به بعد چنین کاری از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارت‌های احتمالی) نگرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دستش بریده می‌شد!

علی «ع» بن ابی رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت

به من، به گوش دخترشان رسید، نزد حضرت رفت و گفت: من دختر شما هستم... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود، از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو نیز می‌خواهی داشته باشی؟! ابن رافع گفت: پس از این گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جای خود گذاشتم.<sup>۱۲</sup>

### ۱۳- اخلاق حکومتداری

علی «ع» در زمان تصدی خلافت خود روزی به همراه اصحاب خود از کوچه‌ای می‌گذشت، پیرمرد مسیحی را دید که مشغول گدایی است. حضرت پرسید، این واقعه ناگوار و ناپسند چیست؟ در پاسخ عرض کردند: یا علی «ع» این مرد نصرانی است.

اما فرمود: هنگام جوانی، او را به کار گرفتید ولی در هنگام ناتوانی او را رها کردید. سپس دستور داد که او را از بیت‌المال مسلمین اداره کنند.<sup>۱۳</sup>

### ۱۴- چهار غم بزرگ

روزی امیر مؤمنان علی «ع» از خانه بیرون می‌آمد سلمان او را دید و به استقبالش شتافت. امام علی «ع» به سلمان فرمود: سلمان چگونه صبح کردی؟

سلمان گفت: صبح کردم در حالی که چهار غم دارم، امام علی «ع» فرمود: آن چهار غم چیست؟

سلمان گفت: غم اهل خانه که از من، نان و خواسته‌های نفسانی می‌خواهند و غم خالق که اطاعت از من می‌خواهد و غم شیطان که گناه از من می‌خواهد و غم عزرائیل که روح را از من می‌خواهد.

امام علی «ع» به سلمان فرمود: بر تو بشارت باد که بر هریک از این غم‌ها پاداشی می‌بری. روزی به حضور رسول خدا «ص» رفتم به من فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کردم: صبح کردم در حالی که تهی دست هستم جز آب چیزی ندارم و در مورد گرسنگی حسن و حسین غمگینم. آن حضرت به من فرمود: ای علی «ع» غم عیال پوششی است از آتش؛ و اطاعت خالق مایهٔ امان از عذاب است و استقامت در راه اطاعت خدا، جهاد است و بهتر از عبادت شصت سال می‌باشد، و غم مرگ، کفارهٔ گناهان است و بدان ای علی «ع» رزق‌های بندگان بر خداست و غم تو برای عیال به تو سود و زیان نمی‌رساند جز اینکه به خاطر این غم پاداش می‌یابی و همانا شدیدترین غم‌ها غم عیال است.<sup>۱۴</sup>

### ۱۵- رجال الحق، دروغین

روزی امام علی «ع» به مسجد کوفه وارد شد دید عده‌ای زانو به بغل گرفته‌اند و در گوشه‌ای نشسته‌اند. حضرت پرسید: اینها کیستند؟ گفته شد: اینها رجال الحق (مردان حق) هستند. حضرت فرمود: به چه دلیل آنها مردان حق هستند؟ گفته شد از این رو که دارای نجابت و عزت نفس هستند. اگر کسی به آنها غذا داد شکر می‌کنند و گرنه صبر می‌کنند و هیچ‌گاه برای غذا تقاضا نمی‌کنند و دست‌گدایی به سوی کسی دراز نمی‌کنند. امام علی «ع» فرمود: سگ‌های کوفه هم چنین رفتاری دارند آن‌گاه امام با شلاق آنها را از مسجد بیرون کرد و به آنها فرمود بروید کار کنید.<sup>۱۵</sup>

### ۱۶- نحوهٔ مهمانداری

روزی مردی از حضرت امیرالمؤمنین «ع» دعوت کرد که به خانهٔ او تشریف فرما شود. امام فرمود: دعوت ترا می‌پذیرم در صورتی که



سه موضوع زیر را تعهد و رعایت کنی: یکی آنکه چیزی از خارج خانه برای پذیرای من فراهم نیاوری. دیگر آنکه به ما حضر [آنچه در خانه موجود و حاضر است] اکتفا کنی و خود را به تکلف نیفکنی و سوم آنکه از این رهگذر به عیال خود سختی و ستم روا نداری. عرضه داشت یا امیرالمؤمنین «ع» رعایت هر سه موضوع را تعهد می‌کنم و حضرت آن گاه دعوتش را قبول فرمود.<sup>۱۶</sup>

### ۱۷- غذای حاکم ممالک اسلامی!

عقبه بن علقمه روایت کرده که بر علی «ع» وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پر آبی آن آزارم می‌داد. عرض کردم: آیا از این دوغ میل می‌کنید. امام فرمود: ای ابالخبوب، پیامبر «ص» را دیدم که از این بدتر می‌خورد و از لباس من خشن‌تر می‌پوشید. من بیم آن را دارم اگر کاری را که او انجام می‌داده انجام ندهم به او ملحق نشوم.<sup>۱۷</sup>

### ۱۸- علی «ع» و ابن ملجم

حضرت در حالی که از نقشه خائنانه ابن ملجم خبر داشت، هیچ‌گونه اقدامی علیه وی انجام نداد. اصحاب علی «ع» که از توطئه ابن ملجم بیم داشتند به حضرت عرض کردند: شما که ابن ملجم را می‌شناسید و به ما خبر داده‌اید که او قاتل شما خواهد بود، چرا او را نمی‌کشید؟ حضرت فرمود: او هنوز دست به کاری نزده است که من او را بکشم؟!

روزی علی «ع» در ماه رمضانی، بر فراز منبر از شهادت خود در این ماه خبر داد. ابن ملجم که در مجلس حاضر بود، پس از سخنان امام نزد حضرت آمد و گفت: دست چپ و راست من با من است: دستور

بده تا دست‌های مرا قطع کنند و یا فرمان بده تا مرا گردن بزنند. حضرت فرمود: چگونه تو را بکشم در حالی که تو هنوز جرمی مرتکب نشده‌ای. لذا بعد از ضربت خوردن امام در مسجد کوفه، ابن ملجم را خدمت حضرت آوردند، حضرت فرمود: من آن همه نیکی به تو کردم در حالی که می‌دانستم تو قاتل من هستی ولی خواستم حجت خدا را بر تو تمام کنم و در آن لحظه هم حضرت دستور داد با او رفتاری نیکو داشته باشند.<sup>۱۸</sup>

### ۱۹- برابری در حقوق

حضرت علی «ع» به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خدا فرمود:

سوگند به خدا، تا هنگامی که یک نخل در مدینه داشته باشیم از بیت‌المال چیزی برنمی‌دارم. درست بیندیشید که آیا وقتی من خود از بیت‌المال مسلمانان به خود سهمی نمی‌دهم، می‌توانم آن را به شما بدهم؟ در این موقع عقیل، برادر حضرت امیر «ع» از جا برخاست و گفت: یا علی «ع» مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می‌نهی؟

حضرت فرمود: بنشین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند. تو بر آن سیاه‌پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری.<sup>۱۹</sup>

### ۲۰- صاحب عدالت مطلق رفت

پس از شهادت حضرت علی «ع» یک روز سوده، دختر عمار که از قبیله همدان بود بر معاویه وارد شد. معاویه فعالیت‌های سوده را که در جنگ صفین در سپاه امام علی «ع» بود، به یاد داشت، لذا او را سرزنش کرد... آنگاه از او پرسید برای چه اینجا آمده‌ای؟ سوده گفت: «ای معاویه

خداوند تو را به واسطهٔ سلب حقوق واجب ما (مردم) بازخواست خواهد کرد، تو پیوسته فرماندارانی برای ما می‌فرستی که ما را همچون محصول رسیده، درو می‌کنند. اینک این بُسربن ارطاة را فرستاده‌ای که مردان ما را می‌کشد و اموال ما را می‌برد... اگر او را عزل کنی چه بهتر و گرنه ما خود قیام خواهیم کرد... معاویه عصبانی شد و گفت: مرا به قبیله‌ی خود می‌ترسانی تو را با بدترین حالت نزد همان «بُسر» می‌فرستم تا با تو هرچه می‌خواهد و می‌داند انجام دهد.»

سوده اندکی ساکت شد، آنگاه گفت: «درود خدا بر آن روان، که در گور خفت و با مرگ او عدالت و دادگری به خاک سپرده شد او هم پیمان حق و راستی بود و حق را با هیچ‌چیز عوض نمی‌کرد. حق و ایمان در او یک جا فراهم آمده بود»

معاویه سؤال کرد این چه کسی است که می‌گویی؟ سوده پاسخ داد حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین «ع»، ای معاویه روزی نزد او رفتم و می‌خواستم از مأمور جمع‌آوری زکات شکایت کنم. وقتی رسیدم، او به نماز برمی‌خاست اما تا که مرا دید به نماز نایستاد و با رویی گشاده و مهربانی فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفتم: آری و شکایت خود را عرض کردم، آن بزرگوار همچنان که بر آستانه‌ی نماز ایستاده بود گریست و آن گاه به خداوند عرض کرد: خدایا تو! آگاه و شاهد باش که من هرگز فرمان ندادم که او (آن مأمور) به بندگانم ستم کند و بی‌درنگ قطعه پوستی درآورد و بعد از نام خدا و آیه‌ای از قرآن نوشت:

«... آن گاه که نامه‌ام را خواندی، دست و بالت را جمع کن، تا کسی را بفرستم آنها را از تو تحویل بگیرد...» آن گاه نامه را به من داد،

ای معاویه سوگند به خداوند که نه آن نامه را بست و نه مهر کرد. نامه را به آن مأمور ستمکار دادم و او معزول گردید و از نزد ما رفت... معاویه پس از شنیدن این ماجرا ناگزیر فرمان داد سوده هر چه می‌خواهد برای او بنویسد و نظر او را تأمین کند.<sup>۲۰</sup>

## ۲۱- دستور حکومتی به فرمانداران

امام متقین حضرت علی «ع» در دستور کاری خود که به مالک اشتر داده است او را در واگذاری مدیریت‌ها به افراد چنین دستور می‌دهد: ای مالک، برای هر کاری از کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، خود مدیر و رئیسی را تعیین کن. مدیری که دارای این دو ویژگی باشد:

۱- بزرگی و عظمت کار، او را ناتوان و مغلوب نسازد.

۲- زیادی و تراکم کار، او را پریشان و رنجور ننماید.

و در نامه‌ای دیگر علی «ع» به قثم بن عباس فرماندار مکه می‌فرماید: طبق یک سلسله گزارشات مطمئن جمعی از مزدوران و فریب خوردگان حکومت معاویه برای تبلیغات سوء و ایجاد شکاف و درگیری مابین مسلمانان در ایام حج به مکه اعزام شده‌اند تو باید به این تذکرات عمل کنی:

در برابر این توطئه‌ی خائنانه باید:

۱- در مسند مدیریت و حکومت مکه که به تو واگذار شده است، سخت مقاوم و پایدار باشی، مقاومتی مداوم همراه با درایت و لطافت.

۲- در چنین شرایطی اسیر دست خوشی‌های فراوان نشوی که نتیجه‌ای جز غفلت و فراموشی و سرکشی و خودبزرگ بینی نخواهد داشت.

۳- به هنگام هجوم سختی‌ها و ناگواری‌ها دلباخته و هراسان مباش که در مدیریت خود با شکست و ناکامی روبرو خواهی شد.

## ۲۲- رابطه قاضی با مردم

ابوالاسود دؤنلی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علی «ع» تدوین کرد و قرآن را اعراب گذاری و نقطه چین کرد و در دوران حکومت عمر بن خطاب به بصره هجرت کرد و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن ۸۵ سالگی درگذشت. او با اینکه از ارادتمندان قطعی حضرت علی «ع» بود، تنها قاضی حکومت علی «ع» بود که در همان روزهای اول قضاوت خود توسط امام عزل شد، چون فرمان عزل خود را از طرف علی «ع» دریافت کرد، خدمت امام آمد و گفت: به خدا قسم نه خیانت کرده‌ام و نه به خیانت متهم شدم چرا مرا عزل کردی؟

امام در پاسخ فرمود: درست می‌گویی و تو مردی امین و با ایمان هستی، اما بازرسان من اطلاع داده‌اند که چون طرفین دعوی به محکمه، پیش تو می‌آیند، تو بلندتر از ایشان سخن می‌گویی و درشتی در گفتار داری.<sup>۲۲</sup>

## ۲۳- تواضع حضرت علی «ع»

از امام صادق «ع» منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤمنین «ع» در حالی که سوار بر مرکبی بود، به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آنها پیوست. آنان نیز گرد علی «ع» جمع شدند و وقتی حضرت می‌خواست به جایی برود، آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می‌کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟

پاسخ دادند: حاجتی ندارند، اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند. حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفات را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده‌رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد. چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش‌های عقب سر افراد دل‌های طمع کار آنها را آلوده می‌کند.<sup>۳۳</sup>

## ۲۴- دستورات حکومتی به فرماندار آذربایجان

مولای متقیان علی «ع» در نامه‌ای به نماینده و فرماندار خود در آذربایجان به نام «اشعث بن قیس» چنین می‌نویسد:

«مدیریت و حکمروایی برای تو طعمه نیست بلکه آن مسئولیت بر گردن تو امانت است و کسی که از تو بالاتر است از تو خواسته که نگهبان آن باشی. و وظیفه نداری که در کار مردم به میل و خواسته شخصی خود عمل کنی و یا بدون ملاک معتبر و فرمان قانونی، به کار بزرگی دست بزنی. و اموالی که در دست تو است از آن خداوند می‌باشد و تو خزانه دار هستی تا آن را به من بسپاری و امیدوارم که برای تو بدترین فرمانرواها نباشم والسلام.»<sup>۳۴</sup>

## ۲۵- توجه به وضع اقتصادی مردم

علی «ع» به یکی از فرماندهان خود به نام قرظۀ بن کعب انصاری به خاطر اینکه مردم منطقه حکومتی او دچار مشکل اقتصادی شده بودند، می‌نویسد:

«مردانی از اهل ذمه از حوزه فرمانداران تو گفته‌اند که در زمین‌هایشان نه‌ری پُر داشته‌اند که خشک شده است، پس در مشکلات اقتصادی آنها مطالعه کن. و آن نهر را اصلاح کن!

به جان خودم سوگند! اگر آبادانی شود و مردم تأمین گردند بهتر از آن است که از آنجا کوچ کنند و ناتوان گردند، و از انجام کارهایی که به صلاح مملکت است باز مانند.»

لذا امام صادق «ع» فرمود: «امیرالمؤمنین «ع» همیشه در نامه به کارگزاران حکومتی خود سفارش کشاورزان را می‌کرد.»

و در حدیثی دیگر، امام صادق «ع» فرمود: علی «ع» همواره بیل می‌زد و نعمت‌های نهفته در دل زمین را استخراج می‌کرد.<sup>۲۵</sup>

## ۲۶- مراقب رفتار قاضی

روزی امام علی «ع» زره خود را که در جنگ جمل گم شده بود در دست یک نفر یهودی دید، شکایت به محکمه برد. یهودی گفت: زره، در دست من است. شما باید اقامه دلیل بکنید.

در آن مجلس چون شریح قاضی به امام احترام کرد و با یهودی برخورد مناسبی نداشت، امام ناراحت شد و رعایت عدالت را به قاضی تذکر داد. اشتباه دیگر شریح این بود که وقتی امام حسن «ع» و قنبر در دادگاه شهادت دادند که زره، مال امام «ع» است، شریح گفت: شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماست و باید شاهد دیگر بیاورید.

امام پس از آن ماجرا شریح را به مدت ۲۰ روز از قضاوت عزل کرد و به روستای خودش فرستاد و پس از آن دوباره بعد از مدتی حضرت به او اجازه قضاوت داد.

## ۲۷- مظهر عدل الهی

شیخ طوسی نقل می‌کند که: مردی به عنوان مهمان بر امام علی «ع» وارد شد. چند روزی از طرف امام پذیرایی شد، اما او نگفت که با شخصی دعوا کرده و در فلان روز باید محاکمه شوند. وقتی امام از

این ماجرا آگاه شد، چون باید قضاوت می‌کرد و عدالت را نسبت به طرفین دعوا رعایت می‌نمود به مهمان خود فرمود: آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟»

او پاسخ داد آری، امام فرمود: اکنون از مهمانی ما خارج شو، زیرا پیامبر خدا «ص» از پذیرایی کردن از طرفین دعوی نهی فرموده است.<sup>۲۷</sup>

### ۲۸- آزادی در حکومت علی «ع»

روزی امیرالمؤمنین بر منبر بود. مردی آمد و سؤالی کرد، علی «ع» بالبداهة جواب گفت: یکی از خارجی‌ها از بین مردم فریاد زد: خدا بکشد این را، چه قدر دانشمند است، دیگران خواستند متعرضش شوند امام علی «ع» فرمود رهایش کنید او به من تنها فحش داد.<sup>۲۸</sup>



## قسمت چهارم

### فرازهایی از وصیت‌نامهٔ امام «ع»

دلت را به اندرز زنده دار و به پارسایی بمیران، و به یقین نیرو بخش و به حکمت روشن گردان، و با یاد مرگش خوار ساز، و به اقرار به نیست شدنش وادار ساز. و به سختی‌های دنیایش بینا گردان و از صولت روزگار و دگرگونی آشکار لیل و نهارش بترسان، و خبرهای گذشتگان را بدو عرضه دار، و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند رسید به یادش آر؛ و در خانه‌ها و بازمانده‌های آنان بگرد و بنگر که چه کردند، و از کجا به کجا شدند و کجا بار گشودند و در کجا فرود آمدند. آنان را خواهی دید که از کنار دوستان رخت بستند و در خانه‌های غربت نشستند، و چندان دور نخواهد نمود که تو یکی از آنان خواهی بود.

پسرکم! هرچند من به اندازهٔ همهٔ آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، اما در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده، رفته و دیده‌ام تا چون یکی از ایشان گردیده‌ام، بلکه با آگاهی از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده‌ام. پس از آنچه دیدم، روشن را از تار

و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم، و چون به کار تو چونان پدری مهربان عنایت داشتم و بر ادب آموختنت همت گماشتم؛ چنان دیدم که این عنایت در عنفوان جوانیت به کار رود و در بهار زندگانی، که نیتی پاک داری و نهادهی بی‌آک، و اینکه نخست تو را کتاب خدا بیاموزم، و تأویل آن را به تو تعلیم دهم، و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار سازم و به دیگر چیز نپردازم.

پسرکم! من تو را از دنیا آگاه کردم، و از دگرگون شدنش و از میان رفتن و دست به دست گردیدنش؛ و تو را خبر دادم از آن جهان، و آنچه در آنجا آماده است برای مردم آن، و برای تو درباره هر دو مثلها راندم تا از آنها پند پذیری و دستور کار خویشش گیری. داستان آنان که دنیا را آزمودند و شناختند همچون گروهی مسافرنده، که به جایی منزل کنند، ناسازوار، از آب و آبادانی به کنار. و آهنگ جایی کنند پر نعمت و دلخواه، و گوشه‌ای پر آب و گیاه. پس رنج راه را بر خودهموار کنند، و بر جدایی از دوست و سختی سفر، و ناگواری خوراک، دل نهند. که به خانه فراخ خود رسند، و در منزل آسایش خویش بیارمند. پس رنجی را که در این راه بر خود هموار کردند آزار نشمارند، و هر هزینه‌ای را که پذیرفتند تاوان به حساب نیارند، و هیچ چیز نزدشان خوشایندتر از آن نیست که به خانه‌شان نزدیک کرده و به منزلشان درآورده.

و بدان که خود پسندی، آدمی را از راه راست بگرداند، و خردها را زیان رساند. پس سخت بکوش و گنجور دیگری مشو. و چون راه خویش یافتی چندان که توانی پروردگارت را فروتن باش (و به راه اطاعت او رو).

و بدان! کسی که گنجینه‌های آسمان و زمین در دست اوست تو را در دعا رخصت داده و پذیرفتن دعایت را بر عهده نهاده، و تو را فرموده از او خواهی تا به تو دهد، و از او طلبی تا تو را بیامرزد. و میان تو و خود کسی را نگمارده تا تو را از وی باز دارد، و از کسی ناگزیرت نکرده که نزد او برایت میانجی آرد، و اگر گناه کردی از توبه‌ات منع ننموده و در کیفیت شتاب نفرموده، و چون (بدو) بازگردی سرزنشت نکند، و آنجا که رسوا شدنت سزااست پرده‌ات را ندرد، و در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و حساب گناهت را نکشیده، و از بخشایش نومیدت نگردانیده. بلکه بازگشتت را از گناه نیک شمرد و هر گناهت را یکی گرفته و هر کار نیکویت را ده به حساب آورده، و در بازگشت را برایت باز گذارده و چون بخوانیش آوایت را شنود، و چون راز خود را بالو در میان نهی آن را داند. پس حاجت خود را بدو نمایی و آنچه در دل داری پیش او بگشایی، و از اندوه خویش بدو شکایت کنی و خواهی تا غم تو را گشاید و در کارها یاریت نماید، و از گنجینه‌های رحمت او آن را خواهی که بخشیدنش از جز او نیابد از افزون کردن مدت زندگانی و تندرستی‌ها و در روزی‌ها فراوانی.



## منابع قسمت اول

- ۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲
- ۲- ارشاد، ج ۲، ص ۲
- ۳- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (قاصعه)
- ۴- بحار الانوار، ج ۳۸، صص ۳۲۷-۳۲۵
- ۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)
- ۶- همان، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)
- ۷- سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴
- ۸- امام علی بن ابی طالب «ع»، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۱۳۶
- ۹- علی از زبان علی، دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۲۷
- ۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۵۶
- ۱۱- همان، نامه ۲۸
- ۱۲- همان، خطبه ۲۶
- ۱۳- امام علی ابن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۵
- ۱۴- همان، ج ۱، ص ۲۶۲
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۶۲
- ۱۶- نهج البلاغه، خطبه ۳
- ۱۷- همان، خطبه ۷۴

- ۱۸- علی «ع» از زبان علی، شهیدی، ص ۴۶
- ۱۹- همان، ص ۴۸
- ۲۰- امام علی «ع» زا ولادت تا شهادت، محمد کاظم قزوینی، ترجمه علی کرمی، ص ۴۵۶ و ۴۵۵
- ۲۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۲
- ۲۲- زندگانی امیرالمؤمنین، سیدهاشم رسول محلاتی، ص ۳۲۸ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹۰
- ۲۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶
- ۲۴- امام علی بن ابی طالب، ص ۳۵۱ نقل از نهج البلاغه
- ۲۵- علی ابن ابی طالب، عبدالقتاح عبدالمقصود، ج ۲، ص ۳۹۲
- ۲۶- تاریخ تحلیلی اسلام، محمد نصیری رضی، ص ۱۷۲
- ۲۷- علی «ع» از زبان علی، شهیدی، ص ۱۰۹
- ۲۸- تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ص ۴۹۵ و ۴۹۶ به نقل از فتوح ابن عثم، ج ۲، ص ۳۵۸ و ۳۵۹
- ۲۹- همان، ص ۴۹۶، نقل از المعیار و الموازنه، ص ۱۶۰
- ۳۰- همان، ص ۵۰۴، به نقل از مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۷
- ۳۱- علی «ع» از زبان علی، شهیدی، ص ۱۲۲
- ۳۲- تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر غلامحسین زرگری نژاد، ص ۱۵۴ و ۱۵۳

## منابع قسمت دوم

- ۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۲
- ۲- همان، خطبه ۴۱
- ۳- همان، خطبه ۲۸
- ۴- همان، خطبه ۶۴

۵- همان، خطبه ۲۳

۶- همان، خطبه ۱۱۱

۷- همان، خطبه ۴۲

۸- همان، خطبه ۵۰

۹- همان، خطبه ۱۹۲

۱۰- همان، خطبه ۳

۱۱- همان، نامه ۴۱

۱۲- همان، نامه ۳

۱۳- همان، خطبه ۵۳

۱۴- همان، خطبه ۳

### منابع قسمت سوم

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۳ و ۱۰۴

۲- نگاهی بر زندگی حضرت علی «ع»، محمد محمدی اشتهاردی

نقل از: بحار، ج ۳۲، ص ۴۴۳

۳- یکصد حکایت، خیراللهی ص ۸۴، نقل از تفسیر نمونه ص ۳۴۸

۴- سیره عملی امام علی «ع»، علی اصغر ظهیری، ص ۷۵، به

نقل از: سفینه البحار ج ۱، ص ۴۱۳

۵- همان، ص ۷۲ نقل از بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۳

۶- همان، نقل از کامل بهایی، ص ۱۲۵

۷- همان، ص ۳۲ نقل از امانی طوسی، ص ۳۱۳

۸- همای رحمت، محمد حسین مهرآیین، ص ۱۴۱ و ۱۴۰

۹- همان، ص ۱۳۴ به نقل از بحار الانوار ج ۳۴، ص ۳۴۵

- ۱۰- ۱۰۰۱ داستان از زندگانی امام علی «ع»، ص ۲۷۲ نقل از  
توحید صدوق، ص ۷۳
- ۱۱- همان، ص ۴۰۲ نقل از بحارالانوار ج ۱۰ ص ۱۲۶
- ۱۲- همان، ص ۴۲۱، نقل از فوایدالرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۷۰۱
- ۱۳- همان، ص ۴۳۸، نقل از وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۴۹
- ۱۴- همان، ص ۵۱۶، نقل از بحارالانوار ج ۷۶ ص ۶۱
- ۱۵- همان، ص ۵۱۷، نقل از پیکار السلام با اسراف، ص ۱۳۳
- ۱۶- همان، ص ۶۸۸
- ۱۷- همان، ص ۴۳۳، نقل از الغارات ج ۱، ص ۸۵
- ۱۸- همان، ص ۴۴۲، نقل از ناسخالتواریخ ج ۴، ص ۲۷۱
- ۱۹- همان، ص ۴۵۱ و ۴۵۰، نقل از وسائل ج ۱۱، ص ۷۹
- ۲۰- همان، ص ۴۵۳ نقل از سفینه البحار ج ۱، ص ۶۷۱
- ۲۱- همان، ص ۴۸۴
- ۲۲- همان، ص ۵۸۰، نقل از معالم القریه، ص ۲۰۳
- ۲۳- همان، ص ۵۲۲، نقل از بحارالانوار ج ۴۱
- ۲۴- همان، ص ۵۰۴
- ۲۵- همان، ص ۵۴۱
- ۲۶- همان، ص ۵۵۶، به نقل از کشف الغمه ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲
- ۲۷- همان، ص ۵۸۱، به نقل از تهذیب الاحکام، شیخ طوسی ج ۶ ص ۲۲۶
- ۲۸- جاذبه و دافعۀ علی «ع» مرتضی مطهری، ص ۱۴۴